

از نهضت های مملحانه فدا مپریالیستی ورهائی بخش افریقا ، حامی تمام نهضت های رهائی بخش جهان و سنگر سیاسی مهمی در جهان سوم علیه امپریالیسم و بویژه دوا بر قدرت است .

علاوه بر اینها پیمانهای تحاوی نظامی که توسط امپریالیسم امریکا در سالهای بعد از جنگ دوم برای بلعیدن منطقه میانی جهان بوجود آمده بود یکی پس از دیگری از هم فروریخته است .

بعضوان مثال : پاکستان ، تایلند و فیلیپین از پیمان نظامی آسیای جنوب شرقی بیرون آمدند . پیمان نظامی بغداد که پس از بیرون رفتن عراق از آن به سنتوتغییر نام یافت ، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران عملاً از هم پاشید .

پیمانهای نظامی روسها نیز که زیر پوشش قراردادهای دوستی بوجود میآیند در حال از هم پاشیدن هستند . علاوه بر ایجا دشکافدر پیمان نظامی ورشو ، قراردادهای نظامی شوروی با کشورهای جهان سوم از هم میگسلد . نمونه آن قرارداد با مصر ، سومالی و عراق است .

اینها همگی جوانبسی دیگر از رشد مبارزه کشورهای جهان سوم در صحنه بین المللی میباشد . اینکه دول این کشورها میتوانند دست بچنین اقداماتی بزنند یک امر ذهنی از پیش حساب شده از جانب عناصر متشکله آنها نیست ، بلکه علل و دلائل عینی برای آن موجود است :

۱- حدت یافتن رقابت جهت سرکردگی بر جهان از جانب دوا بر قدرت و در نتیجه تشدید فشار بر کشورهای تحت نفوذ امپریالیسم و در خطی قرار گرفتن وجود مستقل آنها . استالین در افشای نظرات تروتسکیستها و در توضیح عیب بودن تلاش انگلستان جهت کشاندن عدهای از کشورهای و منجمله کشورهای وابسته به جنگ با شوروی نوشت : " این آقایان نجیب ظاهراً ظفره میروند که بفهمند تمام کشورها حتی کوچکترین

آنها مایلند خود را بعنوان یک مجموعه واحد موجود در نظر

بگیرند ، کوشش میکنند زندگی مستقل خود را داشته باشند

و مایل نیستند موجودیت خود را بخاطر چشمان بسراق

محافظه کاران (انگلیسی) بخطر اندازند . " (استالین " درباره

آپوزیسیون " انگلیسی ص ۷۳)

بعبارت دیگر حدت یافتن تفاد میان وجود مستقل این کشورها و آقائسی
 کامل ابرقدرتها موحیات عکس العمل شدید دول این کشورها را فراهم میآورد .
 ۲- تشدید رقابت امپریالیستیها و بروز بحرانهای اقتصادی و سیاسی در
 میان آنها و انتقال این بحرانها به کشورهای جهان سوم .
 ۳- پیروزی و رشد دائمی نهضت‌های ملی و رهائی بخش و وجود نهضت‌های
 ضد امپریالیستی درون این کشورها که طبقات حاکم رانها را با ابدان نهاد
 سیاستهای نسبتاً مستقلانه تری میکشاند .

۴- احتیاجات اقتصادی نظامهای حاکم در این کشورها که رژیم‌های
 حاکم رانها چار میسازد از اساسی‌ترین منابع درآمد این کشورها یعنی
 مواد خام به بهترین وجه ممکن بهره برداری کنند .

اما آیا اهمیتی دارد که بدانیم این رژیمها و دول با چه ذهنیتی
 و با چه هدفی به چنین اقداماتی دست می‌یازند؟ بگذارید جواب با پرسش
 سوال را از استالین بیاوریم : " لازمه چنین نهضت انقلابی در شرایط
 امپریالیسم بهیچ وجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی
 در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه انقلابی
 و جمهوریخواهانه یا متکی بر دمکراسی باشد بلکه
 باید از نظر نتایج واقعی آن در تراژدی عامه عمومی مبارزه
 ضد امپریالیستی به آن قیمت گذاشت . یعنی نه بطور
 منفرد و مجزا ، بلکه در مقیاسی جهانی " .
 (استالین - مسائل لنینیسم)

مثالی میآوریم تا مسئله روشنتر شود . زنیو کشوری است
 در آفریقای مرکزی با جمعیتی برابر ۲۷ میلیون نفر که وسعت آن
 ۲۲۴ هزار کیلومتر مربع است . تولید ناخالص ملی آن در سال ۱۹۷۷
 برابر ۴/۵ میلیارد دلار بود . علاوه بر صنایع طبیعی دیگر ، بزرگترین
 تولیدکننده کبالت جهان ، اولین تولیدکننده الماس ، ششمین
 تولیدکننده مس و سومین تولیدکننده روغن نارگیل در جهان است
 این کشور جزء مستعمرات بلژیک بود و در آغاز سالهای ۱۹۶۰ پس از یک
 مبارزه خونین بر رهبری لومومبا علی‌رغم توطئه مشترک امریکاییها
 و شوروی که زیر لوای مازمان ملل عمل میکردند به استقلال خود دست
 یافت .

در سال ۱۹۲۶ مجموع سرمایه خارجی بکار افتاده در آن پست

میلیارد دلار بود که $\frac{1}{8}$ آن با آمریکا و بقیه به فرانسه و بلژیک تعلق داشت. غارت کشور زئیر توسط امپریالیست‌ها شدید است و از نقطه نظر سیاسی در ظاهر امر متحد اعلی آمریکا در آفریقای مرکزی است. $\frac{1}{5}$ میلیارد دلار قرض خارجی دارد و دریافت کننده کمک‌های نظامی از آمریکا است. رژیم موبوتو رژیمی است سرکوب کننده که روابط صفا با غرب دارد. اما به عملکردهای مشخص او در انبساط باد و ابر قدرت و نهفتن‌های صدامپریالیستی جهان بنگریم تا بتوانیم تصویر روشنی از مناسبات یک کشور جهان سوم که ریزه‌پودا امپریالیسم قرار دارد با وضعیت عمومی مبارزه علیه امپریالیسم، بدست آوریم.

رژیم موبوتو مدت‌ها قبل از آمریکا، چین، توده‌ای را برسمیت شناخت و نمایندگان چیانگ کای‌چک را از کشور اخراج کرد. در اوج جنگ جهانی بخش خلف‌های سه گانه آسیای جنوب شرقی علیه امپریالیسم آمریکا، موبوتو دولت سلطنتی جبهه متحد انقلابی کامبوج و دولت موقت انقلابی ویتنام جنوبی را برسمیت شناخت. او از سازمان آزادیبخش فلسطین حمایت کرده و مهبونیست‌ها را از زئیر بیرون کرد. در سال ۱۹۲۵ پس از کشف یک توطئه امریکائی سفیر آمریکا را اخراج کرد و تا بحال از پذیرفتن سفیر جدید امتناع نموده است. دولت موبوتو از خواست جمهوری توده‌ای کره مبنی بر وحدت دو بخش کره و بیرون رفتن آمریکا از جنوب کره حمایت نموده است و بالاخره از طریق سازمان وحدت آفریقا به جنبش‌های آزادیبخش آفریقا علیه نژادپرستان سفیدپوست کمیک رسانده است. همچنین در مقابل توطئه ژاندارم‌های کاتانگائی که توسط شورویها مسلح شده و برای اشغال ایالت شایا (محل معادن مس زئیر) به زئیر حمله کردند، ایستاد و از تعالیمیت ارضی زئیر دفاع کرد.

اما مخالفین ثنوری به جهان تمام اینها را نمائشی بیسوس حساب نمیاورند و اعلام میدارند "اکثریت حکومت‌های این مناطق "دنیای سوم" حکومت‌های ارتجاعی و وابسته هستند که با هزاران بند به امپریالیست‌ها وابسته و با آنها اشتراک منافع دارند و نیز ایسین حکومتها... خود را هر چه بیشتر به اربابان خود متکی می‌دانند."

(شبه تئوری به دنیا ... "حرب کمونیست کارگران و دهقانان" ص ۱۸) و
 "همگی پاسداران منافع امپریالیسم در کشور خود و در ناحیه هستند".
 (همانجا صفحه ۱۹) . اگر ادعای این مدعیان مارکسیسم درست باشد
 آنوقت بطور منطقی چیز دیگری نمیتوان نتیجه گرفت مگر اینکه اعمال
 همجین دولتهائی با برنامهای ملی امپریالیستها و خصوصا دوا بر قدرت
 بوده است. در این صورت باید از این انقلابیون دو آتشه پرسید پس چرا
 با فضای این اقدامات شأت گرفته ارا امپریالیسم نمیبردازند؟ اگر
 بعنوان مثال با لارفتن قیمت نفت و با سایر مواد خام طبق برنامه
 از پیش طرح شده احصاءات امپریالیستی است چرا علیه آن مبارزه
 نمیکنید؟ و اگر مبارزه کردهاید فرقتان با هنری کیسینجرو یا برسران
 امپریالیست که علیه این اقدامات کشورهای جهان سوم ایستادند
 چیست؟ شما اریک سورکردگان امپریالیسم را مهورینی میدانید که
 در وینام یکی از حساستکارانهترین جنگهای تجاویزی دست میزنند
 و از سوی دیگر موبوتو دستور میدهند که به پشتیبانی دولت موقت
 انقلابی وینام برخیزد. امپریالیسم دیگر چنین قدرتمند نیست، این شما هستید
 که امپریالیسم را قدر قدرت دانسته و همه چیز در جهان را زیر سر او
 میدانید . همین افکار شما است که در زمان تحساور مسز دوران
 نظامی کاسانگاشی وابسته بشوروی به خاک زشیر شما را بر آن داشت
 که در عوض دفاع از تمامیت ارضی زشیر به افشای موبوتو پرداختید
 و عملا موافق نجاور سویال امپریالیسم روس شدید .

در میان کشورهای جهان سوم دولتهائی هم بوده هستند که بمشابه
 کازیمیر اریکی اردوا بر قدرت بقششان خدمتگزاری تام و تمام با آنها
 بوده است . رژیم مردمگون شده شاه یکی از آنهاست که نه تنها
 از لحاظ نژادی بلکه بشیر لحاظ عینی نیز در خدمت امپریالیسم آمریکا
 قرار داشت . اینکه جمهوری نوده ای خلق چین بنا درست رژیم شاه
 ایران را مسئول ملی خواند ، آبی به آسیاب شما جهت جا انداختن
 نظرات غیر مارکسیستی بان که در قالب عبارات پرسروصدائی توغالی
 عرضه میشود نخواهد بود .

علاوه بر این چنین رژیمهایی که در وابستگی شدید یکی از دوا بر
 قدرت قرار داشته و خلقهای این کشورها را بگوشت دم توپ رقابتهای

دوا بر قدرت مبدل میمازند عموماً ن بدرازا نخواستند . شاه یک نمونه
هرچسته آن بود . رژیم تره کی در افغانستان نمونه دیگری است گسه
هنوز عرق تلاش کودتا پیش خشک نگردیده که گورش را برایش میکنند .
علامه کنیم امروزه جهان سوم بدلیل آنکه :

۱- دربرگیرنده اکثریت سکنه مردم زمین و بویژه جمعیتی که پیش
از همه تحت استثمار و ستم امپریالیسم بویژه تعدیات تصاویرات و
چهارول دوا بر قدرت سرکرده گرا است ،

۲- دربرگیرنده کشورهای سوسیالیستی و نهضت های رهاشی بطنی ملی
است که سالها ن درازی با اشکال گوناگون علیه امپریالیسم مبارزه
کرده اند و مناطقی که مردم آن بخشدت و سرعت زیادی به آگاهی های
سیاسی دست میا بختند ،

۳- توان امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در سرکوب این مبارزات
در منطقه ای باین وسعت محدود است و تصادم منافع امپریالیسم
و سوسیال امپریالیسم آنرا باز هم محدودتر میکند ،

۴- بعلمت ستم پیر همانه امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم سکنه آن
مبارزترند ،

نیروی عمده در مبارزه با امپریالیسم و سرکرده گراشی دوا بر
قدرت امپریالیستی امریکا و شوروی ، جنگ امپریالیستی ، اختصاص
مهیونیم و نژا امپریالیستی را تشکیل میدهد .

اردوی همیشگی و تفسیر ناپذیر سوسیالیسم و امپریالیسم
تقسیم شده و تضاد میان این دو در سسرتاسر دوران
امپریالیسم تضاد عمده را تشکیل میدهد.
و قس علیهذا.

این مخالفین بر مدعا از آنجا که مبارزه طبقاتی را تنها بصورت
افزایش و کاهش کمی پدیده‌های اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهند،
از این اصل که تاریخ جامعه طبقاتی عبارت از مبارزه طبقات
متخاصم بوده چنین نتیجه گیری کرده‌اند که، در صحنه کنونی
مبارزه آنچه که وجود دارد، دو اردوی منحصرآ تضاد می‌باشند که
در نبرد با یکدیگر قرار گرفته‌اند. طبق این نظریه در یک جهت
طرفداران سوسیالیسم و متحدین سوسیالیسم قرار دارند و در سوی
دیگر نیروهای مخالف سوسیالیسم. آنها گمان می‌برند منافع طبقات
انعکاس مستقیمی از ماهیت آنهاست و از اینرو فکر می‌کنند منافع
آن طبقات و اقشار وقتی می‌تواند مشترک باشد که دارای ماهیت
مشترک باشند.

از همینجا آنها به انحراف دوم می‌غلتند و سیاست را که بیان فشرده
مبارزه طبقاتی است، به مثابه انعکاس ساده و غیرمولی ماهیت طبقاتی
می‌نگارند. از سیاست روح تفسیر دهنده‌اش را می‌گیرند و به آن
خاصیت تفسیر کننده مسمی دهند. بهمین دلیل مارکسیسم آنها
به حکم بدل می‌شود و برایشان نمی‌تواند قابل قبول باشد که در مراحل
مختلف مبارزه طبقاتی منافع و سیاستهای طبقات گوناگون با ماهیت
گوناگون و گاه متضاد و متخاصم نقطه اشتراک یافته و در یکسو قرار
می‌گیرند. نتیجه این انحراف عدم فهم آنها از نیروهای سیاسی
طبقاتی است که در مراحل مختلف در مقیاس جهانی شکل گرفته و
منشاء تحولات بزرگ می‌باشند. بر عکس آنها در برخوردشان با این
ظروهای سیاسی طبقاتی، تنها در جستجوی یافتن و بر ملا کردن
ماهیت طبقاتی آنها می‌باشند. زیرا در الگوهای از پیش ساخته
فده‌شان تنها دو حور نیرو می‌تواند جای گیرد:

- یکی طبقاتی که از لحاظ تاریخی پیشرو هستند

- و دیگری طبقاتی که از لحاظ تاریخی ارتجاعی هستند

بعضی از آنها که از جمله به مارکسیسم-لنینیسم هراس دارند در رابطه با تئوری سه جهان می‌گویند: که این تئوری می‌خواهد خود را زهر اندیشه مائوتسه‌دون پنهان کند. که موافقین تئوری سه جهان نقل قولی از مائوتسه‌دون می‌آورند که در نهایت به معنی تقسیم کشورها به فقیر و ثروتمند است و هیچ ربطی به استراتژی یا خط مشی پرولتاریای بین‌المللی و جنبش کمونیستی نمی‌تواند داشته باشد. ما از آنها می‌پرسیم این تقسیم بندی لنین از لحاظ ماهوی چه تفاوتی با تئوری سه جهان دارد؟ آیا شما مدعی آن هستید که این تقسیم بندی تنها مربوط به ملل فقیر و غنی است؟ آنوقت نظر لنینیست که با صراحت تاکید می‌کند در این تقسیم بندی تمام تضادهای اساسی سرمایه داری و امپریالیسم و تضادهای اساسی جنبش طبقه کارگر موجود است چه میشود؟

اما چرا لنین جهان را با این صورت تقسیم بندی نمود؟

زیرا اولاً، لنین مسئله انقلاب پرولتری را بر طبق قانون بندی موجود در ارتباط با سرنگون ساختن سیستم جهانی حکمرانی امپریالیستی قرار می‌دهد و کسی نمی‌تواند آن را نادیده بگیرد. ثانیاً، لنین تئوری سه جهان را توانایی بود که استراتژی و تاکتیک پرولتاریا در برابر بورژوازی را نه بر مبنای فرمول ساده و سبب‌الوصول پرولتاریا علیه بورژوازی بلکه بر مبنای تناسب قوای طبقاتی که بود پرولتاریا و بزرگ بورژوازی امپریالیستی قرار می‌گیرد تدوین می‌کرد. زیرا او بدین معنی معتقد بود که کلیه مسائل سیاسی و مهمترین آن یعنی کسب قدرت سیاسی سرانجام توسط قوه‌های طرفین معضله حل می‌شود. بهمین جهت هم نقش بزرگی را که بطور عینی و ذهنی ۱۲۵۰ میلیون نفر جمعیت کشورهای دست‌اول در مبارزه با بورژوازی امپریالیستی بطور اهم و بورژوازی انحصاری فاتح در جنگ اول جهانی بطور اخص بازی می‌کرد کاملاً بحساب می‌آورد. (مراجعه شود به گزارش دربارہ اوضاع بین‌المللی و وظایف اساسی بین‌الملل کمونیستی).

کلیات جلد ۳۱

اما انتقال از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی در مملکت
 جهانی یک پروسه بسیار طولانی و پرهیچوخم را طی می‌کنند که معلوم
 از مبارزات پیچیده و بفرنج است و در این پروسه ناگزیر مراحل
 متفاوت، منافع متفاوت و در نتیجه مف‌بندیهای متفاوتی از
 نیروهای سیاسی طبقاتی بر اساس منافع مشترک بوجود خواهد آمد
 بحساب آوردن این تغییرات نتیجه‌اش بدست آوردن دیدی روشن از
 وضعیت عمومی، و توانائی در مرتبط ساختن مبارزه درونی یک کشور
 با مجموعه اوضاع جهانی، و در نتیجه شناختن دوستان و دشمنان
 بالقوه و بالفعل پرولتاریا در هر مرحله است. تنها بدینصورت
 ترتیب است که مارکسیسم انقلابی مبرا از تعصبات خسرده بورژوا
 مآبانه می‌تواند تمام نیروهای را که برای پیروزی در هر مرحله
 لازمست متحد نموده و تمام عوامل مثبت را بشفیع انقلاب
 بحرکت در آورد

در دوران امپریالیسم پیوستگی انقلاب در یک کشور با وضعیت
 عمومی جهان سمراتب شدیدتر گشته است. امپریالیسم بطور کلی پسند
 غدارترین دشمن انقلاب جهانی بدل گردیده و در نتیجه، مف‌بندی
 نیروهای سیاسی طبقاتی در سطح بین‌المللی، در ارتباط با تضادهای
 دوران امپریالیسم، تضاد مستمرات و نیمه مستمرات پسند
 امپریالیسم، تضادهای میان امپریالیستها، تضاد میان پرولتاریا و
 بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و بالاخره تضاد میان کشورهای سوسیالیستی
 با امپریالیسم، نقش بسیار مهمی در قدرت یا ضعف دشمن، شرایط
 مساعد یا نامساعد و تغییر متحدین عینی که به ذخیره انقلاب بدل
 می‌شوند بازی می‌کنند.

برای فهم بیشتر این مسئله و نشان دادن تهن بودن ادعاهای
 مخالفین نشوری سه جهان ما بطور نسبتاً مفصلی به تجارت تاریخی
 پرولتاریا که توسط مارکس، انگلس، لنین و استالین و مائوتسه دون
 جمع‌بندی شده رجوع می‌کنیم.

مارکس و انگلس و مف‌بندی نیروها :

مارکس و انگلس در بررسی مبارزه طبقاتی (از سالهای اول)

نیمه اول قرن نوزده تا مرگ انگلیس (۱۸۹۵) همواره وضعیت عمومی اروپا و تمام جهان را در مد نظر داشتند. وضعیت ویژه این دوره عبارت از چه بود؟ تا سال ۱۸۷۱ (کمون پاریس) دوره ایمپت کسسه بورژوازی در همه اروپا بها میخواست و در پی غلبه کامل طبقه طبقاتی خویش بود. پس از ۱۸۷۱ بویژه در کشورهای عمده اروپای غربی بورژوازی از مترقی بودن به هرجمجموعه بودن گذر می کرد و تضاد میان بورژوازی و پرولتاریا به تضاد عمده دوران تبدیل شد. اروپا پس از شکست ناپلئون (۱۸۱۵ جنگ واترلو) زیر سایه تهدید "اتحاد مقدس" میان روسیه تزاری، امپراتوری اطریش و سلطنت پروس بمر میبرد که روسیه ستون قدرت اصلی آن بود. کشور لهستان قدم بقدم در میان نفا تحین جنگ واترلو و عهدتاروسیه منته شده بود. آلمان در حال تدار و ر بنصری شاهزاده نشینهای پراکنده به یک کشور متحد بود، و قس علیهذا.

این وضعیت نسه تنها از تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نکاسته بود، بلکه کار را سرانجام هم به قیامهای متمسند پرولتاریای اروپا علیه بورژوازی آن کشاند. مارکس و انگلیس هم با انتشار "مانیفست حزب کمونیست" در سال ۱۸۴۸ وظیفه پرولتاریا را برای انقلاب سوسیالیستی روشن نمودند. از سوی دیگر مارکس و انگلیس در دورانی که هنوز امپریالیسم بوجود نیامده بود و از آنهم نمی توانستند اطلاعی داشته باشند، تحقق انقلاب در کشورهای پیشرفته سرمایه داری اروپا را کاملاً عملی میدانستند و با همین ارزیابی هم با آن شور و شوق عظیم بدفاع از کمون پاریس پرداختند. لیکن علیرغم همه اینها مارکس و انگلیس در بررسی اوضاع همواره وضعیت عمومی را در نظر می گرفتند. آنهم نه بآن خاطر که بعضی از دشمنان تشوری به جهان مدعی اند. یعنی بآن دلیل که بورژوازی هنوز در دوران برخاستن بود و مترقی بود. بلکه برعکس این گونه بررسی را برای سرنگونی بورژوازی لازم و ضروری می شمردند. بگذارید بطور مشخص بررسی کنیم:

۱- مارکس و انگلیس به مبارزه علیه روسیه تزاری بمسئولان دز و پشتگاه اصلی ارتجاع اروپا اهمیت درجه اولی می دادند. زیرا روسیه تزاری از طریق دخالتهای بلا نفطاش از طریق طبقه

ظمی اش بر اروپا طرفین نیروهای طبقاتی و تکامل‌مندی کشورهای مختلف اروپا را دستخوش اغلال نموده و سد پیشرفت انقلاب بسود. این مسئله را مارکس و انگلس از سالهای ۲۹-۱۸۴۸ که روزنامه "راین جدید" را منتشر ساختند تا ۱۸۹۵ که انگلس مرد، ادامه دادند. مارکس در روزنامه "راین جدید" برنامه مشخص پرولتاریا را در دو نکته اعلام نمود "جنگ با روسیه" و "وحدت آلمان". البته طبق نظر مخالفین تئوری سه جهان این نظریات مارکس باید ضد مارکسمتی باشد زیرا در این برنامه دو نکته‌ای، صحبتی از تضاد پرولتاریا با بورژوازی در بین نیست علاوه بر آنکه بعضی جوانان اتحاد با بورژوازی نیز دیده می‌شود. دلیل آن چه بود؟ فردریک انگلس در سال ۱۸۹۰ در جمع‌بندی مبارزه مارکس و خودش با روسیه تزاری ذکر می‌کند:

"ما احزاب کارگری اروپای غربی، منافع دوگانه‌ای در پیروزی حزب انقلابی روسیه را می‌پسندیم، اولاً بخاطر آنکه امپراطوری روسیه تزاری بزرگترین قلعه، پشتگاه و در عین حال ارتش فخریه ارتجاع اروپا را تشکیل میدهد، بخاطر آنکه فقط خود وجود منفعلش خطر بزرگی را برای ما بوجود می‌آورد. ثانیاً بخاطر آنکه از طریق دخالت بلاانقطاعش در امور غرب تکامل عوام ما را سد نموده و بهم می‌ریزد، دخالتی که بیشتر متوجه قسم موقعیتهای جغرافیائی که فامن آقاشی وی بر اروپا صند و از این طریق آزادی پرولتاریای اروپا را غیرممکن می‌سازد." (سیاست خارجی روسیه تزاری، انگلس ۱۸۹۰) و در همانجا نتیجه منطقی آنرا استنتاج نموده می‌نویسد:

"احزاب کارگری اروپای غربی الزاماً باید با روسیه تزاری به جنگ آشتی ناپذیری دست زنند"

بمبارت دیگر مارکس و انگلس پیشروی مبارزه پرولتاریای آلمان در ارتباط با مسائلی می‌دانستند که برای بورژوازی آلمان نیز از جهت صلطه بر بازار ملی آلمان که از طریق قطع دخالت روسیه تزاری و وحدت آلمان میسر بود، منفعت داشت. مارکس و انگلس بدرستی این برنامه سیاسی را جهت آنکه پرولتاریای آلمان در راس جنبش همگانی فرار

بگردد و به هدف نهائی یعنی سلطه حکومت طبقاتی خود نزدیک گردد و طرح می نمودند. آنچه در این برنامه تعیین کننده بود همانا منافع طبقه کارگر و نه ماهیت آن بود. تازه مارکس و انگلس این منافع و برنامه را در ارتباط با تضاد اصلی اروپا یعنی روسیه تزاری قرار می دادند.

۲- به نمونه لهستان یعنی کشوری که میان فاتحین جنگ ۱۸۱۵ تقسیم شده بود مراجعه کنیم و ببینیم چگونه منافع پرولتاریای آلمان و بورژوازی و فئودالهای لهستان تطابق یافته و بطور عمیقی یک نیروی سیاسی بالقوه متحد را تشکیل میدادند.

مارکس و انگلس به استقلال لهستان (یک کشور مستعده) نفوذ کلیدی در رابطه با مبارزه طبقاتی در آلمان می دادند. آنها وحدت قسمتهای مختلف آلمان (پروس و امپراتریه های دیگر) را شرط لازم و ضروری در تکامل مبارزه طبقاتی پرولتاریای آلمان می دانستند و شرط این وحدت را نیز آزادی لهستان می شمردند. و آنرا نیز با دلایل اقتصادی و سیاسی و نظامی اثبات می کردند. مارکس در سال ۱۸۴۸ نوشت " احیاء لهستان دمکراتیک اولین شرط احیاء آلمان دمکراتیک است. " زیرا " یک ملت نمی تواند آزاد گردد و در عین حال به ستمگری نسبت به ملل دیگر ادامه دهد. از این رو رهائی آلمان نمی تواند بدون آزاد شدن لهستان از دست ستمگران آلمان انجام پذیرد.

(درباره لهستان " جلد چهارم کلیات مارکس و انگلس) آنها می نوشتند " هر زمان که طبقات کارگر در مبارزات سیاسی خود شرکت کرده اند از آغاز سیاست خارجی شان در چند کلمه علامه شده است - احیاء لهستان " (طبقه کارگر با لهستان چکار دارد " ۱۸۶۶) . و می دانیم که مارکس و انگلس در احیاء لهستان شرطی ما سندا کمیت طبقه کارگران قائل نمی شدند. و نیز می دانیم در مبارزه لهستان بیها برای استقلال خود، نجبا و بورژواها و فئودالها بطور فعالی شرکت داشتند. مجددا عین همین امر در برخورد مارکس به مسئله مبارزه طبقه کارگر انگلسان و امر آزادی ایرلند از یوغ امپراطوری انگلستان مشاهده می گردد. مارکس در سال ۱۸۷۰ نوشت :

" بعد از این که ما میان درازی با مسئله ایرلند مشغول

بوده ام به این نتیجه رسیدم که ضربه تعیین کننده به
طبقات حاکم انگلیس (و این برای جنبش کارگران همه
جهان تعیین کننده خواهد بود) نه در انگلستان بلکه
فقط در آلمان می تواند وارد آید. " (مراسلات مارکس
و انگلس ۹ آوریل ۱۸۴۰)

و باز هم می دانیم آلمان جایی بود که توسط انگلیسها اشغال کرده شده
و ظلم و ستم شدیدی بر ملت آن وارد می گشت و کشوری بود که نجیبان و
اشراف و همچنین زمینکشان آن برای آزادی اش از قید انگلیستان
مبارزه می کردند .

با مارکس و انگلس آزادی روسیه تزاری را در گرو آزادی لهستان
دانسته و مارکس چنین نوشت :

" تا زمانی که سربازان روسی در لهستان بمانند ،
مردم روسیه نمی توانند از لحاظ سیاسی و با اجتماعی
آزاد شوند ... استقلال لهستان و انقلاب روسیه تعیین
کننده یکدیگرند . " (مارکس " ناسیونالیسم ،
انترناسیونالیسم و مسئله لهستان " ۱۸۸۲)

۳- مارکس و انگلس آزادی ملی ستعدیده را پیش شرط
آزادی پرولتاریا قرار میدادند . زیرا مثلا بدون از میان برداشتن
سلطه حاکم ارتجاع پروس یعنی روسیه تزاری تکامل عادی آلمان
برای وحدت و در نتیجه رشد پرولتاریای آلمان برای رهائی ممکن
نمی گشت ، زیرا بدون آزادی لهستان نفوذ و قدرت روسیه قطع
نمی شد و از همین رول لهستانها و پرولتاریای آلمان را متحد یکدیگر
می شمردند . توجه کنید :

" استقلال لهستان و انقلاب روسیه برای
کارگران آلمان بمعنی محدود کردن بسورژوازی و
دولت بطور خلاصه محدود نمودن ارتجاع آلمان در
چارچوب امکانات خودش است ، نیروئی که خودمان
(کارگران آلمانی - مترجم) بموقع قادر به رویا رویی
با آن هستیم . " (" ناسیونالیسم انترناسیونالیسم
و مسئله لهستان " مارکس ۱۸۸۲)

و " راه آینده روسیه با اهمیت ترین چیز برای طبقه کارگر آلمان است . زیرا امپراطوری کنونی روسیه آخرین مرکز عظیم پشتیبانی برای تمام نیروهای ارتجاعی اروپای غربی است . . . سرگویی دولت روسیه تزاری و نابودی امپراطوری روسیه در نتیجه یکی از اولین شرایط پیروزی نهائی پرولتاریای آلمان است . ضروری نیست که این انقلاب از خارج آورده شود . اگر چه یک جنگ خارجی می تواند آنرا تسریع کند ، در درون خود امپراطوری روسیه نیز نیروهای وجوددارند که قویا به زوال آن خدمت می کنند . لهستانیها اولین نیروی این چنین را تشکیل میدهند امروز خصوصا آنها (لهستانیها) متحدین خود را تنها در میان پرولتاریا می توانند پیدا کنند . " (" مبارزه طبقاتی روسیه " بخش " روسیه و انقلاب اجتماعی " ۱۸۷۲ مارکس

اما می دانیم در میان این لهستانیها که در مقابل روسیه تزاری برای آزادی خود می جنگیدند و متحد پرولتاریا بودند ، هم دهقانان و هم شاهزادگان و نجیبان و هم بزرگان و هم فئودالها قرار داشتند . آنچه که میتوانست پرولتاریای آلمان را با آنها متحد کند حتی شاهزادگان لهستان را برای آزادی پرولتاریای آلمان مفید قرار دهد ، منافع مشترکی بود که در برابر تزاریسم داشتند . پرولتاریای آلمان برای پیشروی بسوی سوسیالیسم و نجیبزادگان لهستانی برای پیشروی بسوی یک کشور مستقل سرمایه داری .

۴- مارکس و انگلس به محاسبات بین دول ارتجاعی ستمگر زمان خود چگونه برخوردی می کردند؟ آنها این مسئله را نیز در ارتباط با مباحث انقلابی پرولتاریا و اینکه کدام نکست ما پیروزی و کدام مفیدی به نفع با ضرر پرولتاریاست مورد ارزیابی قرار می دادند . زیرا جنگ و سرمایه داری همزادند . بنا بر این هر بار باید بطور مشخص آنرا بررسی کرد و با معیارهای ذکر شده بدانها برخورد کرد . در آغاز نیمه دوم قرن نوزدهم شعله جنگ از جانب روسیه تزاری علیه امپراطوری عثمانی که یک امپراطوری فئودالی و ستمگر بود فروخته شد . مارکس طی مقالات

متعددی به بررسی این جنگ پرداخت . تفادها ، منافع و مفهدهها را موثکافی کرد و رابطه آنها را با انقلاب و پرولتاریا نشان داد . او هر مقاله ای در پانزدهم آوریل ۱۸۵۲ در روزنامه نیویورک تریبیون پس از بررسی خطراتی که تصرف تنگه داردانل و بسفرو شهر قسطنطنیه به دست روسیه برای تجارت و گشتریانی انگلستان استعمار کردارد ، و بسیار توضیح اینکه چنین پیروزی برای روسیه تزاری شرایط را برای هجوم بیشتر بسوی اروپای غربی فراهم میازد نوشت :

" و بهمان اطمینانی که کشورگشایی بدنیال خواهد کشورگشایی می آورد و الحاق ، الحاق را بدنیال دارد ، بهمان اطمینان نیز فتح ترکیه توسط روسیه تنها سرآغاز واقفیت بخشیدن به امپراطوری اسلاواست که بعضی فیلسوفهای متمصب پان اسلاو خواب آنرا دیده اند ... اما بگذار روسیه مالکیت ترکیه را در دست گیرد ، آنگاه قدرتش تقریباً نیم برابر بیشتر می شود و از مجموع روسیه اروپا رو بهم برتر خواهد شد . حفظ استقلال ترکیه و با در صورت امکان انحلال امپراطوری ترکیه ، نقش بر آب ساختن طرح روسی الحاق مسئله ای با بزرگترین درجه اهمیت است . در این لحظه منافع دمکراسی انقلابی و منافع انگلستان دست در دست هم به پیش می روند ."

(تکیه از ماست)

آیا جای شکی باقی می ماند که مارکس به روشنی مفید بود ، در مقابل آنها هم روسیه به ترکیه و مستعمرات آن ، منافع امپراطوری عثمانی که بنوبه خود در دستگیری به دهقانان نظیر نداشت و حلالاً زادی ، ملل بالکان بود . با منافع استعمارگران انگلستان و انقلاب اروپا در آن زمان درهم می آمیخت . در این جنگ در مقابل روسیه تزاری ، فتو دالهای ترک ادامه امپراطوری و سلطه طبقاتی استعمارگران خود را می جستند ، انگلستان منافع استعماری خود را بدنیال می کرد و پرولتاریای انقلابی اروپا حفظ امپراطوری عثمانی در برابر روسیه را برای حفظ تکامل عادی خویش و تدارک انقلاب خواهان بود . در این اشتراک منافع در همین حال متفاد که به روشنی توسط مارکس ترسیم می شود مسلم می گردد که در

برای پوتهاجم روسیه تزاری به امپراطوری عثمانی ، پاشای تبرک ،
صوابه داران و فتووالهای مستعمره دارانگلیستان و پرولتاریای
انقلابی اروپا در یک جبهه قرار می گیرند .

فکر نمی کنیم احتیاج به تفسیر زیادی داشته باشد تا نتیجه گیری
قاطعی از تضاد داشتنی نا پذیر میان آنچه مارکس و انگلس گفتند و آنچه
دادند با نظرات مخالفین تئوری سه جهان بدست آید . این مخالفین
پرمدعا می گویند قرار دادن سوسیالیسم (اعم از کشور یا بی-سوسیالیسم
سوسیالیستی) با مرتجعین (اعم از حکومت یا نیروی مرتجع) در یک
گفتمند ضد مارکسیستی است . مارکس با سوسیالیست می گویند
دو فلان زمان مشعر و فلان اتفاق تعیین " منافع دیکراسی انقلابی و
منافع انگلستان دست در دست هم به پیش می روند . " مخالفین
پرمدعا ولی نادان می نویسند هم کینه کردن خلفها و انقلابیون با
مرتجعین (حال بمعنای امپریالیستها یا سوکران آنها) منافع از
منافع ارتجاع است . مارکس در آن زمان و تحت آن شرایط مشخصی
می گوید اتحاد پرولتاریا با اشراف لهستان به نفع انقلاب آلمان
است . مخالفین از خود را غی می گویند عمده کردن تضاد بین
امپریالیسم روس ضد انقلابی است . لیکن مارکس در آن دوره با توجه
به تضاد عمده می گوید بدون مبارزه آشتی نا پذیر با تراریسم روسیه
رها نشی پرولتاریای اروپای غربی غیر ممکن است .

لنین و تقسیم جهان به سه بخش

مخالفین تئوری سه جهان مدعی اند: تئوری سه جهان تئوری اوست روبریونیتی زیرا این تئوری بجای تقسیم طبقاتی جهان به دو اردوگاه و دو نیرو، آنرا به سه نیرو تقسیم کرده است. بگذارید ببینیم مخالفین تئوری سه جهان در ادعاهای "لنینی" خود برای رد تئوری سه جهان چگونه به لنین برچسب روبریونیت میزنند.

لنین کبیر در زمان جنگ جهانی اول با بررسی تناسب قوای طبقاتی تشخیص علقه ضعیف امپریالیسم یعنی روسیه تزاری موفق گشت در لحظه‌ای که تناسب قوا کاملاً منفتح پرولتاریا بود، در اکتبر ۱۹۱۷ پرولتاریای روسیه را بسوی کسب قدرت سیاسی هدایت کند و باین ترتیب در برابر سیستم جهانی سرمایه‌داری سیستم نوین زاده شد. سیستم سوسیالیستی در سراسر سردنیای کهن سرمایه‌داری فرار گرفت و باین ترتیب تضاد دیگری بر تضادهای مهم و اساسی جهان افزوده گشت. تضادی که در نتیجه بوجود آمدن حکومت سوسیالیستی در $\frac{1}{3}$ کره ارض و ایجاد دو اردوی متخاصم در جهان بوجود آمد ما آیا زاده شدن سوسیالیسم در روسیه تزاری تناسب و مناسبات قوای طبقاتی جهان را نیز بهمین دو اردوی متخاصم خلاصه کرد؟ نه بهیچوجه.

دو اردوی متخاصم در جهان بوجود آمده بود ولی منافس مشترک در عین حال متضاد طبقات و کشورهای مختلف سف بنسبها و جدیدی در عرصه جهانی ایجاد کرد. لنین در سال ۱۹۲۰ در دومین کنگره انترناسیونال کمونیستی، پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه، پایان گرفتن جنگ جهانی اول و عقد پیمان امپریالیستی ورسای اوضاع عمومی جهان را با جمعیتی برابر ۱۷۵۰ میلیون نفر بدینصورت بیان داشت: "بدینگونه ما طرح اساسی تصویر جهان را به نحوی که بعد از جنگ امپریالیستی بنظر ما بد می‌بینیم یک میلیارد و دو بیست و پنجاه میلیون در مستعمرات تحت تسلط قرار دارند. کشورها شیکه زنده

زنده به تلاشی کشیده می‌شوند، مانند ایران، ترکیه، چین، و کشورهای دیگر مغلوب شده‌اند و به موقعیت مستعمرات افتاده‌اند (کشورهای مغلوب مانند آذربایجان، آلمان، بلغارستان و همچنین روسیه شوروی - ستاره سرخ) نزدیک به دویست و پنجاه میلیون نفر در کشورهای قرار دارند که وضعیت سابق خود را حفظ کرده‌اند ولی به وابستگی اقتصادی به آمریکا گشاده شده‌اند و همه آنها در زمان جنگ در یک وضعیت وابستگی نظامی بودند چه آنکه جنگ تمام دنیا را تحت تاثیر قرار داد و اجازه نداد که حتی یک کشور واقعا بیطرف باقی بماند و بالاخره نزدیک به ۲۵۰ میلیون اهالی کشورهای هستند که در آنها فقط قشر بالایی و البته فقط سرمایه داران از تقسیم جهان منتفع شده‌اند. (آمریکا - انگلستان ژاپن - ستاره سرخ)

از شما می‌خواهم که این تصویر جهان را بخاطر بسیارید زیرا کلیه تضادهای اساسی سرمایه داری و امپریالیسم که با انقلاب منجر می‌گردند، کلیه تضادهای جنبش طبقه کارگر که به مبارزه‌ای خشکبین علیه بین الملل دوم منجر گردیده است... همگی با این تقسیم جمعیت جهان مربوط هستند.

(گزارش درباره اوضاع بین المللی و وظایف اساسی بین الملل کمونیستی - کلیات جلد ۳)

با هیچ تلاشی مدعیان گنبدی مخالف تئوری سه جهان نمی‌توانند منکر شوند که لندن جهان سال ۱۹۲۰ را به سه دنیا یا سه بخش تقسیم کرد:

- ۱- کشورهای مستعمره، مستعمره و نیمه مستعمره کشورهای مغلوب و شوروی سوسیالیستی
- ۲- کشورهای دیگر موقعیت سابق خود حفظ کرده‌اند ولی به وابستگی اقتصادی به آمریکا کشیده شده‌اند

فصل دوم

مخالفین تئوری سه جهان چگونه به ضدیت با مارکسیسم برسیدگی می‌کنند

رویزیونیستهای شوروی اولین کسانی بودند که سه
پرچم مخالفت با تئوری سه جهان را برداشتند. علت مخالفت آنها
از همان آغاز آشکار بود. زیرا این تئوری، استراتژی پرولتاریای
بین‌المللی در مبارزه علیه دو ابر قدرت و ضربه زدن به سوسیال
امپریالیسم مهاجم شوروی را معین می‌نماید. زیرا این تئوری
سیاست اتحاد وسیعترین جبهه واحد بین‌المللی در مقابله با دو
ابر قدرت و بویژه خرس قطبی را بدست می‌دهد. رویزیونیستها در
حمله به این تئوری بهمان سلاح تحریف مارکسیسم متوسل شدند. اما
مزودی مدعیان هر مدعا ولی کم مایه‌ای برای بدست گرفتن این
طراحهای زنگ زده به میدان آمدند و خود را با بلاهت تمام گوشت دم
توپ رویزیونیستها ساختند و عملاً در خدمت مشی بین‌المللی
رویزیونیستهای شوروی شروع به فعالیت نمودند. آنها این عمل خود
را مبارزه با "جریان رویزیونیستی جدید" نام نهادند و خود را
پهلای عبارت‌پردازی انقلابی آراستند. لیکن آنچه را دانشمندان
می‌نمایند چیزی جز تشخوار همان نقطه نظرهای رویزیونیستها در
مخالفت با تئوری سه جهان نبوده و نمی‌باشد. آنها ادعاهای
ژیادی علیه تئوری سه جهان می‌نمایند که از میان آنها می‌توان
پسگات زیر اشاره کرد:

۱- اینگونه تقسیم بندی بعضی تقسیم سه جهان نافی مبارزه

مقیاسی و ضد لینیستی است

۲- سه امپریالیستها یک جوراند و فرقی مابین آنها نیست

۳- شوروی سوسیالیستی و پرولتری هیچوقت نمی‌توانند در گذار

شوروی از تجاری و با آنها در یک جبهه قرار بگیرند و چنین

کاری ضد مارکسیستی است.

۴- جهان پس از انقلاب کبیر اکتبر ۱۹۱۷ روسیه نزاری به دو

ثالثاً. لنین در بررسی وضع جهان، تمام نیروهای راکده
 بطور عینی و مستقل از شعور و اراده گروهها، طبقات و احزاب
 هدایت کننده آنها، در حرکت پرولتاریا علیه امپریالیستهای
 صده و بیویزه فاتح جنگ در یک مسیر افتاده بودند جزه نیسروی
 دخیره پرولتاریا می گذاشت. علیرغم اینکه مقاومت انحصارات
 شکست خورده آلمان در مقابل فرامین دیکته شده بهمان طبع
 روسای بخاطر احیاء دوباره آلمان جهت جهانگشایی و فدیت با
 سوسیالیسم بود، و مرتجعین سلطنت طلب بلخاریستان بسسرای
 سلطنت طبقه حاکمه ایستاده بودند، کمال آ تسورک بسسرای
 برقراری کمالیسم در ترکیه تلاش می کرد و قس علیهذا، علیرغم
 همه اینها مقاومت این نیروهای متفاوت در برابر
 امپریالیستهای فاتح جنگ و تقلای آنها بنفع پرولتاریا و بیویزه
 جمهوری جوان سوسیالیستی روسیه تمام می شد. در نتیجه بنفیع
 جبهه جهانی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان و علیه
 بورژوازی امپریالیستی بسسود. زیرا همین تضادهای برصیتم
 امپریالیستی صربه میزد و از تمرکز قوای آن علیه انقلاب جلوگیری
 میکرد.

اما براستی چه کسی رویزیونیست است؟ لنین که جهان را
 به سه بخش تقسیم نمود و روسیه سوسیالیستی را در کنار آلمان
 امپریالیستی قرار داد و در تقسیم بندی خود نامی از
 تضاد پرولتاریا با بورژوازی نیاورد و..... یا کسانی که
 مدعی اند تقسیم این جهانی رویزیونیستی است؟

ما برای همیشه میگوئیم لنین مارکسیست گبیر و تئوریست
بزرگ پرولتاریا و پرچمدار مبارزه علیه رویزیونیستها بسسود
 تاریخ نیز این را میگوید. مخالفین تئوری به جهان که نشیوار
 کننده نظرات رویزیونیستها هستند باید جای خود را معین کنند.

لنن بهامی آورد: "تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار آنست، بهنگام تحزبه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله بدواً هر جا رچوب تاریخی معین مطرح گردد." (منتخبات یکجلدی ص ۱۳۵۲). چارچوب معین تاریخی که مادر آن فراداریم امپریالیسم و انقلابات پرولتری است، اما به محض آنکه بر سر این امر وحدت نظری وجود میآید، نتایج عملی معینی از آن ناشی میگردد. این نتایج نه تنها سبب تئوریک و ذهنی، بلکه بیشتر سبب عملی، سبب مجموعه سببهاست که انقلاب بطور عینی در مسیر خود با آنها روبرو شده در این رابطه هم همین وهم است. این و بعداً ما شونیه دین سبب جمع بندی از تجارب انقلابات جهانی به روشنی ابراز میدارند که مسئله انقلاب یک کشور در عصر امپریالیسم مسئله ای مستقل نبوده و در ارتباط با "مسئله ای عمومی حکمرانی سرمایه، رنگ و بوی امپریالیسم و موضوع انقلاب پرولتری" میباشد. آنها با جمع بندی از تجارب انقلابات جهانی طرح کردند که، از سوئی پیروزی انقلابات پرولتری کشورهای پیشرفته، جدا از انقلابات رهائی بخش و ملیستی مستعمرات و نیمه مستعمرات قابل رویت نیست و از سوئی انقلابات دمکراتیک و ضد امپریالیستی ملل متعدده و مستعمرات و نیمه مستعمرات به بخش جدائی ناپذیر از انقلابات پرولتری و با انقلاب جهانی سوسیالیستی بدل شده است. علت اصلی چنین تحولی در تاریخ جهان نزدیکی و پیوند سرنوشت ملل و خلقها و پرولناریای جهان سیکدیگراسته این خود حاصل رشد نیروهای مولده، روابط اقتصادی بطور عموم و گسترش روابط استثمار و استثمارگری سرمایه داری بطور خاص میباشد که با تولید و گسترش بازار جهانی و توسعه استعمار از زمان سرمایه داری رقابت آزاد بویژه در قرن نوزدهم آغاز میگردد. ناپایان قرن نوزدهم بورژوازی اروپا انقلابات خود را تمام میکند. سرمایه داری کارش به انحصار و تقسیم کامل جهان میان انحصارات امپریالیستی میگردد. همه نقاط جهان به اجزاء تکمیل ناپذیری از سیستم جهانی

امپریالیستی بدل میشوند و تمام کشورهای عقب مانده جهان بسط مستعمرات و نیمه مستعمرات قدرتهای امپریالیستی تبدیل میگردند، این امر یعنی جهانی شدن سرمایه داری از طریق انحصارات از حوضی همه جهان را بزیربال و پیراین سرمایه داری در حال احتضار کشاند و از طرف دیگر تضادهای سرمایه داری را به آخرین حد تشدید نمود، بهینسان دوران انقلابات پرولتری فرارسید.

لنین اولین کسی است که بطور علمی امپریالیسم و قوانین حاکم بر آن را کشف نمود. او روشن ساخت که امپریالیسم همان آستانه انقلاب پرولتری است و اعلام نمود که دوران جدیدی یعنی دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری آغاز گشته است. او بر مبنای واقعیات مربوط به امپریالیسم و شروع انقلابات تازه پای مستعمرات و نیمه مستعمرات در برابر امپریالیسم و وضعیت عمومی نهفت پرولتری اروپای غربی تئوری انقلاب پرولتری را در عمر نوین تدوین کرد و رویزونیستهای انترناسیونال دوم که بعد از امپریالیسم مبدل شده و به منافع پرولتاریا و انقلاب پشت نموده بودند را افشا نمود.

استالین پس از مرگ لنین در مقابل تعرض تروتسکیستها از آموزش لنین دفاع نموده و در اثر بزرگ خود "اصول لنینیسم" این نظرات لنین را به دینگونه فرموله نمود:

۱- اوارسیادت سرمایه مالی در کشورهای امپریالیستی، با توجه به همه جنبه های طفیلی گرانه آن و همچنین شدن فشارش بر کارگران نتیجه گرفت که بحران انقلابی در داخل کشورهای سرمایه داری حدت میگیرد و عناصر انقلاب در جنبه داخلی پرولتاریائی معالک امپریالیستی نمود میکنند.

۲- اواز صدور سرمایه امپریالیستی به مستعمرات و نیمه مستعمرات توسعه مناطق نفوذ به سراسر جهان و بدل گشتن سرمایه داری جهانی به سیستم اسارت جهانی نتیجه میگیرد که بحران انقلابی در مستعمرات حدت یافته و عناصر رهبران انگیزنده امپریالیسم در جنبه خارجی یعنی مستعمرات نمود میکنند.

۳- اواز تصاحب انحصاری "مناطق نفوذ" و مستعمرات و همچنین از رشد ناموزون معالک امپریالیستی - که نتیجه آن اولاً وقوع جنگهای

امپریالیستی برای تجدید تقسیم دنیا و سیادت طلبی بوده و ثانیاً با بحث تقویت جبهه سومی یعنی جبهه مبارزه میان خود امپریالیستها است - استنتاج میکند که: حکم در عصر امپریالیسم با گریز است و این جنگ امپریالیسم را تضعیف میکند. این امر انقلابات پرولتاریائی کشورهای پیشرفته را با انقلابات مستعمرات و نیمه مستعمرات متحد نموده و یک جبهه جهانی انقلاب بر ضد جبهه جهانی امپریالیسم بوجود میآورد. در نتیجه شعار "پرولتاریا و خلقهای ستمدیده جهان متحد شوید" جای شعار سابق "مارکس یعنی" پرولتاریای جهان متحد شوید را میگیرد. در اینجا باید اضافه نمود که این گفته‌های استالین در زمانه است که با پیروزی انقلاب سوسیالیستی اکتبر در پیکره ارض همپسوری سوسیالیستی برقرار گشته و یک تعاد دیگر به تعاد اساسی قوی دکترین اضافه گشته بود و آن هم تضاد میان سیستم سوسیالیستی و سرمایه داری است. استالین بدنیال به تضادی که ذکر شد مسئله تئوری لنینیستی انقلاب را بدینگونه طرح میکند:

"بر طبق آنچه ذکر شد خود طرز مطرح ساختن مسئله انقلاب پرولتاریائی و چگونگی انقلاب و حجم و عمق طرح رهبری آن بطور کلی تغییر پیدا می‌کند. ما بقا تجزیه مقدمات انقلاب پرولتاریائی را معمولاً از نقطه نظر وضع اقتصادی-فلسفیان باسهمان کشور جداگانه مورد مطالعه قرار می‌دادیم. ولی اکنون این رویه کافی نیست. حالا لازم است از نقطه نظر وضع اقتصادی همه یا اکثریت ممالک و از لحاظ وضع اقتصادی جهانی مسئله را مورد دقت قرار داد. زیرا ممالک جداگانه و اقتصادات ملی جداگانه اکنون دیگر واحدهای مستقل اقتصادی نبوده بلکه به حلقه‌های زنجیر واحدی که اقتصاد جهانی نامیده میشود تبدیل شده‌اند زیرا سرمایه داری فرسوده "متمدن" ضمن رشد خود، به امپریالیسم رسیده و امپریالیسم عبارت از سیستم دنیائی اطراف مالی و ممالک مستعمراتی است که از جانب مملکت

"مترقی" بر اکثریت عظیم سکه روی زمین رو می‌گردد.

سابقا معمول بود که در باب وجود یا عدم شرایط عینی انقلاب پرولتاریائی در کشورهای جداگانه و یا دینامیک کشوریم در فلان وایهمان کشورمترقی گفتگو می‌شد. ولی حالا این نظریه دیگر غیرکافی است. اکنون لازمست در باب وجود شرایط عینی انقلاب در تمام سیستم اقتصاد امپریالیستی جهانی شکل یک مجموعه واحدی صحبت نمود. و ضمنا باید گفت هرگاه این سیستم بطور کلی، و یا بطور صحیحتر، چونکه این سیستم بطور کلی برای انقلاب رسیده و آماده شده است، وجود بعضی از ممالک در زمره این سیستم که ترقی صنعتی شان کم است نمی‌تواند مانع غیر قابل‌رقعی در راه انقلاب شود.

سابقا معمول بود که در باب انقلاب پرولتاریائی در فلان یا همان کشور مترقی بعنوان یک کمیته جداگانه مستقل گفتگو میکردند که در مقابل جبهه جداگانه سرمایه همان ملت بعنوان نهاد خود فرار داده میشود. اکنون باید در باب انقلاب پرولتاریائی جهانی گفتگو شود. زیرا جهات ملی جداگانه سرمایه به طغیان زحیر واحدی که جبهه‌های امپریالیسم نامیده می‌شود بدل گردیده است که در مقابل آن باید جبهه عمومی بهصورت انقلابی همه کشورها فرار داده شود.

سابقا انقلاب پرولتاریائی را فقط و فقط از نظر نتیجه تکامل داخلی کشور معین مینگریستند. حالا این نظریه دیگر کافی نیست. اکنون باید انقلاب پرولتاریائی را قبل از همه چیز نتیجه تکامل شرایط سیستم امپریالیسم و در نتیجه گسترش

زنجیر حبه امپریالیستی جهانی در این میان کشور معین دانست. (اصول لنینیسم هارسی ص ۳۰۵ - ۳۱)

اما مخالفین شوروی سه جهان که هوز در دوران انترناسیونال دوم سیر می‌کنند، و حتی چنانکه دیدیم مخالف عمل کردن بدانگونه که مارکس و انگلس در دوران سرمایه‌داری رفاهت‌آزاد عمل می‌کردند هستند، به مخالفت با آموزشهای لنینی و اسنالین نیز برمی‌خیزند. آنها تبلیغ می‌کنند که تفاوت مارکسیست - لنینیستها باید صل از هر چیز بر طبق وضع اجتماعی - اقتصادی این یا آن کشور مجزا بنا شود و نیروها را بر طبق معیار پرولناریا در مقابل بورژوازی تفکیک کرد. در حالیکه مارکسیسم - لنینیسم می‌گوید در دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری، مسئله انقلاب یک کشور در ارتباط با کل اوضاع جهانی و کل صف بندی طبقاتی و ترانزاسه عمومی مبارزه با امپریالیسم مطرح می‌باشد.

لنین در مورد ارتباط انقلابات با خواسته‌های انقلابی نوده‌ها در یک کشور با اوضاع عمومی جهان در عصر امپریالیسم نوشت:

• "تقاضاهای حداکانه دمکراسی، مرحله حو حاکمیت بر سر نوشت، یک چیز مطلق بوده بلکه جزئی است از نهضت عمومی دمکراسیک جهان (اکنون: نهضت عمومی سوسیالیستی) ممکن است در بعضی از موارد حداکانه جزء با کل متضاد باشد، در اینصورت لازم است از آن صرف نظر نمود." (جلد ۱۹ ص ۲۵۷ - ۲۵۸ جاب روسی)

بصارت دیگر لنین بر این نکته تاکید کرد که آنچه از نظر پرولناریا ارجح است منافع نهضت عمومی انقلابی جهان است منافع کل نهضت است، نهضتی که صریحاً طی را به امپریالیسم

میزند و در کل آنها تصعب می‌نمایند. منافع طبقاتی پرولتاریا نیز درست در این امر نهفته است و این منافع کل است که پایه‌های مادی مبارزه‌ی قطعی آینده پرولتاریا علیه بورژوازی را فراهم می‌آورد. تئوری به جهان نیز صاف‌بندی مبارزه طبقاتی بین‌المللی و آینده آن را ترسیم می‌کند.

اما مخالفین تئوری به جهان که دنیا را یک بعدی می‌بینند مدعی اند که تئوری به جهان "تضاد اساسی و آشتی ناپذیر میان سوریالیسم و پرولتاریا در کشورهای امپریالیستی را نفی می‌کند" زیرا در آن صاف‌بندی بر مبنای منافع عمیق پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای امپریالیستی رسم نگردیده، و "تضاد میان پرولتاریا و سوریالیسم برده می‌کشد". در حالیکه اساساً مسئله با این صورت مطرح است که کدام سیاست به امپریالیسم یعنی دشمن اصلی پرولتاریا صریح‌کاری می‌زند. آن اسرائیلی که صریحاً را درست بطلان امپریالیسم و آسپم امپریالیسم مهاجم وارد می‌آورد مطمئناً به‌سایه‌ی درست بوده و صاف‌بندی‌ای که بر طبق آن انجام می‌گردد صاف‌بندی است که بر مبنای منافع اساسی پرولتاریاست.

ببینند استالین چگونه به‌همسایه‌ی مخالف را در میان امپریالیسم مورد بررسی قرار داد، و چه معیار را بکار می‌برد. در اینجا او صحبت از اهمیت مائیت طیف‌ها و شرکت‌کننده در سهم نیست نمی‌کند و چگونگی برخورد به امپریالیسم را معیار قرار می‌دهد. در بررسی جنبش‌های ملی استالین چنین می‌نویسد:

"افلاسی بودن حتی اکثریت هنکفت جنبش‌های ملی‌ها بقدر نسبی و دارای اشکال بخصوصی است، که احتمالاً از حائنی بودن برخی از جنبش‌های جداگانه ملی‌سی نسبی و دارای اشکال بخصوصی می‌باشد. لازمه جنبه‌ی افلاسی نهضت ملی در شرایط فشار امپریالیسم به‌هیچوجه آن نیست که عناصر پرولتاریائی در نهضت وجود داشته و نهضت دارای برنامه افلاسی و جمهوری خواهانه و یا منکی به دموکراسی باشند.

مبارزه امیر افغان برای استقلال افغانستان بسا
 و خود نظریه‌ی سلطنت‌طلبی او و اعوان و انصارش
 از نظر عینی مبارزه‌ی انقلابی است زیرا این مبارزه
 امپریالیسم را ضعیف و قوایش را تحزیه کرده و
 آنرا از ریشه متزلزل می‌سازد. در صورتیکه مبارزه‌ی
 دمکراتها و "سوسیالیستها" "انقلابیها" و جمهوری
 طلبان "با حرارتی" از قبیل کرنسکی و تروتسکی،
 رونودل و شیدمان، چرنوف و دان هندرس و کلارنیس
 هنگام جنگ امپریالیستی، مبارزه‌ای ارتجاعی بود
 زیرا بالنتیجه باعث ریک و رویافتن و تحکیم و
 پیروزمندی امپریالیسم می‌گشت. مبارزه‌ی بازرگانان
 و روشنفکران بورژوازی مصر برای استقلال مصر
 بهمین جهت از نظر عینی مبارزه‌ای انقلابی است،
 با وجود اینکه لیدرهای نهضت ملی مصر از طبقه
 بورژوازی و دارای عنوان بورژوازی بوده و مخالف
 سوسیالیسم هستند، در صورتیکه مبارزه حکومت
 "کارگران" انگلستان در راه حفظ وضع غیر مستقل
 مصر بهمان علت با مبارزه‌ای ارتجاعی است بسا
 اینکه اعضای این حکومت دارای اصل و نسب
 پرولتاریائی و نام پرولتاریائی بوده و "طرفدار
 سوسیالیسم می‌باشند" (اسنالین مائل لنینیسیم
 جلد اول فارسی صفحات ۹۰ - ۸۹)

اما مخالفین تئوری سه جهان درست برعکس عمل می‌کنند آنها
 در عین دفاع از تهاجم نظامی ویتنام به کامبوج و دفاع از
 "مارکسیست - لنینیستهای" آنچنانسی حاکم پرویتسکام علم
 مخالفت با جمهوری اسلامی ایران را بر میدارند و اقدامات
 کشورهای جهان سوم در مقابل امپریالیستهای امریکا و روس را
 بخاطر ماهیت طبقاتی فتودالی - بورژوازی حاکم بر آنها نقطه
 می‌کنند.

ماثوتسه دون نیز در ادامه نظرات لنین و اسنالین پس از

توضیح انقلاب جهانی نوع بورژوازی می‌نویسد که دوران این انقلابات با جنگ امپریالیستی ۱۹۱۴ و انقلاب اکتبر برآمد.

"از آن زمان نوع دوم انقلاب جهانی آغاز گردید. انقلاب جهانی پرولتاریائی - سوسیالیستی، بر روی عمده این انقلاب را پرولتاریای کشورهای سرمایه‌داری تشکیل می‌دهد و ملل مستعبد شده مستعمرات و نیمه مستعمرات بمثابه متحدین آن بشمار می‌آیند. این مهم نیست که چه طبقاتی، چه احزاب و گروههای سیاسی یا چه شخصیت‌هایی از ملل متعدده در انقلاب شرکت می‌جویند، و این مهم نیست که آنها باین نکتہ آگاهی دارند یا نه و با آنها آنرا بطور ذهنی درک می‌کنند یا نه. زمانیکه آنها در برابر امپریالیسم مبارزه برخیزند، انقلاب آنها بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریائی و سوسیالیستی گردیده، خود آنها متحدین این انقلاب را تشکیل می‌دهد." (ماثوسه‌دون، جلد

دوم ص ۱۷-۱۱۶)

در حالیکه مخالفین تئوری سه جهان شرکت طبقات و احزاب ملل در بعند در مبارزه علیه امپریالیسم را در محدوده تضادهای داخلی این کشورها می‌بینند مدعی اند تئوری سه جهان مبلغ سازش طبقاتی در کشورهای نیمه مستعمره و وابسته است و هر حرکتی که از جانب طبقات حاکم این کشورها در مقابله با این بیگانگان امپریالیسم با اسر قدرت امپریالیستی انجام می‌گیرد، بدلیل رشوه یا دستورا بین و آن اسر قدرت می‌باشد. آنها در اسر برداشتهای ذهنگرا نه خودتسا بدانجا رفتند که بالا رفتن قیمت نفت در جهان را بدستورانعمارات نفسی قلمداد نمودند. ولی این امپریالیست‌ها نیستند که تعیین کنند سرنوشت جهان می‌باشد. حسریاناتی مثل بالا رفتن قیمت نفت، با کمک دولت عربستان سعودی به سازمان آزادبخش فلسطین یا کمک دول افریقای سیاه به جنبش‌های آزادبخش قاره سیاه را فقط در چهارچوب تراژنامه عمومی مبارزه مدا امپریالیستی میتوان

ارزیابی نمود و آنگاه حکم صادر کرد که آیا یک نقشه امپریالیستی است یا خیر؟

مخالفین تئوری سه جهان تلاش دارند تا روی آوردن بسپه نوشته‌های استالین ادعای درستی نظرات خود را ثابت کنند. ما در بخش قبل از این معضلات نظرات استالین درباره تئوری لنینی انقلاب در عصر امپریالیسم را نقل کردیم. و جای شکی نیست که نظرات استالین چیزی جز نادانی و احراف مخالفین تئوری سه جهان را نشان نمی دهد. اما با وجود این ما به مطالعه خوانند دیگری دست میزنیم.

مخالفین تئوری سه جهان مدعی اند که وضعیت جهان باین صورت است که دو دوگانه ثابت در مقابل هم قرار دارند و همیشه نیز اینطور می ماند. اما مطالعه نوشته‌های استالین بمانشان میدهد که مساله کلا ملایم عکس است و اوضاع همانطور که از معنا و مفهوم خود کلمه بر میخیزد عامل تعیین راد در خود نهفته دارد و این تغییر نیز درست بعطیت فعل و انفعالات نهفته در چهار نظام داساسی جهان ما در دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتاری است.

ما در بخش قبل دیدیم که چگونه لنین نیروهای جهان را به سه بخش تقسیم کرد و تمام تضادهای نهفته در دوران امپریالیسم و جنبش کارگری را بدان مربوط ساخت. استالین در سال ۱۹۲۵ یعنی زمانیکه یک ثبات نسبی در سیستم سرمایه داری جهانی بدیدارگشته بسود در ارتباط با اوضاع بین المللی نوشت: " شکل جدیدی که در این اواخر آشکارگشته است و تا شیر خود را بر وضع بین المللی بحای نهاده عبارتست از اینکه انقلاب در اروپا شروع به حذر (بروکش) نموده یک خمودگی معینی برقرار شده که ما آنرا ثبات موقتی سرمایه داری مینامیم. در حالیکه همزمان با آن قدرت اقتصادی و سیاسی اتحاد شوروی روبه تکامل است. " و افزود " وضع بین المللی بدرجه فزاینده ای توسط رابطه نیروهای بین این دو اردو تعیین میگردد: (" درباره اوپوزیشن" انگلیسی صفحات ۱۹۳-۱۸۹) استالین در همانجا

سببه گیری میکنند که میان نیروی دوار دو یک توازن موقتی با برتری کمی سود سرمایه داری بوجود آمده که حذریا فروکش موقتی انقلاب در اروپا نتیجه آنست .

دو سال بعد گزارشی به کنگره ۱۵ حزب کمونیست شورویها از بررسی وضع تولید و بازرگانی در جهان سرمایه دارن و به ویژه کشورهای مهم سرمایه داری ، از رشد ناموزون آنها ، از تفا دین افزایش امکانات تولیدی و ثبات نسبی بازارها نتیجه گرفت که ثبات نسبی بی پایان رسیده و بحران سرمایه داری آغاز میشود . او سپس بر مبنای داده های مشخص نشان داد که مسئله تحدید تقسیم جهان و مناطق نفوذ مسئله اساسی سیاست سرمایه داری جهانی تبدیل گشته و رقابت های نظامی و تسلیحانی رو به رشدند . آنگاه اورو شن نمود که این امسور باعث تشدید فشار در جنبه داخلی خود کشورهای امپریالیستی و در مستعمرات و نیمه مستعمرات گشته و بالاخره نتیجه گیری کرد که " ما خواه در مستعمرات و حوا ه در متروپل ها در آستانه اعتلای انقلابی نوینی هستیم . " (گزارشی به کنگره ۱۵ . ص ۲۱)

در چنین هنگامی اوصاف بندی نیروهای مختلف جهان را اینچنین ترسیم نمود ؟

" خودتان قضاوت کنید . از یک میلیارد و ۵۰۵ میلیون سکنه تمام کره زمین یک میلیارد و ۱۳۴ میلیون در مستعمرات و کشورهای وابسته زندگی میکنند ، ۱۴۳ میلیون در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی زندگی میکنند ، ۲۶۴ میلیون در کشورهای حداقل و فقط ۳۶۳ میلیون در کشورهای بزرگ امپریالیستی که مستعمرات و کشورهای وابسته را تحت اسارت دارند بسر میبرند . " (همانجا)

به عبارت دیگر در اینجا استالین از چهار دسته نیرو صحبت می کند که باز هم در اینجا آلمان و دیگر کشورهای شکست خورده را که در نتیجه قرارداد ورسای بحد وابستگی رسیده بودند جزء دسته اول یعنی کشورهای مستعمره و تحت ستم امپریالیسم قرار میدهد . ما می پرسیم آیا ابلهانه نیست هنگامی که گفته می شود تئوری سه جهان " رویزیونیستی " است زیرا جهان را به سه نیرو تقسیم می کند ؟ بگذریم که در سال ۱۹۲۷ استالین کشورهای جهان را از لحاظ

صف بندی به چهار دسته تقسیم می‌کند. علاوه بر اینها ما بروشنی می‌بینیم که استالین با توجه به تغییرات اساسی، صف بندی‌های سال ۱۹۲۵ را در سال ۱۹۲۷ به نوع دیگری تغییر می‌دهد و صورت بندی جدیدی را عرضه می‌نماید.

بحران اقتصادی بهمانگونه که استالین ارزیابی کرده بود به حدت رسید و در سال ۱۹۲۹ شدیدترین بحران مالی و اقتصادی دنیای سرمایه داری را فرا گرفت. مبارزه انقلابی سرحدت یافت و بورژوازی انحصاری بهمانگونه که استالین اشاره نموده بود در تدارک جنگ برای تقسیم مجدد دنیا به تفلا افتاد. بدینال فاشیستهای ایتالیا و ملیتارستهای ژاپن، بورژوازی انحصاری آلمان نیز برای رها شدن از قیدوبندی که قرارداد "ورسای" بر دستوپایش پیچیده بود، به شکل علنی دیکتاتوری طففانی خود، فاشیسم متوسل شد. طبقه کارگر علیه رژیم مبارزه خود که در پیمان پیتسین آن حزب کمونیست آلمان قرار داشت نتوانست جلوی فاشیسم را بگیرد و بورژوازی انحصاری با کمک غیر مستقیم و مستقیم سوئیسال دمکراتهای انترناسیونال دوم بر سر کار آمد.

در حالیکه امپریالیستهای انگلستان، فرانسه، امریکا سیاست مماشات گرایانه را در فعال فاشیستهای آلمانی در پیش گرفته بودند و تلاش می‌نمودند توجه آلمان را سوی شوروی برگردانند استالین و کمونیستهای جهان مبارزه جدیدی را برای متحد ساختن نیروهای ضد فاشیسم و صلح دوست در مقابل سرکرده گرائی جنگ طلبانه فاشیستها آغاز کردند.

تروتسکیست‌ها و دیگر عوامل مخرب در جنبش کارگری، در حالیکه ضرورت تاریخی، ایجاد جبهه‌ی هرچه گسترده‌تر نیروهای ضد امپریالیسم را در مقابل تهاجم بورژوازی فاشیست حکم می‌نمود، برچم انقلاب برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را برافراشتند. آنها در واقع ستون پنجم فاشیسم یعنی تهاجم علنی بورژوازی علیه طبقه کارگر و نیروهای ضد امپریالیسمی و صلح دوست بودند. در این اوضاع صف بندی‌ها به چه صورتی در آمده بود؟

همین کنگره انترناسیونال کمونیستی که در سال ۱۹۳۵ در

مسکو تشکیل گردید پس از بررسی او صاع جهانی چنین نتیجه گرفت
"تعمیرات اساسی زیربن در اوضاع جهانی
الف - پیروزی انقلاب سوسیالیستی در شوروی با تحکیم
دیکنانوری پرولتاریا در آن و قدرت یابی ایس
بانگه انقلاب جهانی .

ب - ورود سرمایه‌داری به بزرگترین بحران اقتصادی
سازخ خود .

ج - پیروزی فاشیسم در آلمان، تهاجم فاشیسم و خطر
سطله‌ور گردیدن یک جنگ جهانی امپریالیستی نوین
د - مبارزات مسلحانه خلق اسپانیا و اثریش علیه
فاشیسم و جنبش عظیم ضد فاشیستی در فرانسه .
ه - رسد آگاهی انقلابی پرولتاریا در جهان سرمایه‌داری ،
گروه‌های سیروهای طفیاتی در عرصه
سرمایه‌داری و وظائف جنس بین‌المللی کارگری
رانعین می‌کنند . " (اسناد کنگره هفتم "مطمانه
در مورد گزارش دیمتروف)

کمونیستهای جهان بدرستی در آن زمان و در چنان وضعیتی خطر
جنگ و حگ افروز اصلی را معین گردید . دیمتروف نوشت :
رینه اصلی جنگ‌های امپریالیستی همان‌طور که
می‌دانیم در خود سرمایه‌داری، در تلاشهای
الحاق‌گرایانه آن نهفته است . ولی در اوضاع
سرمایه‌داری منحصربفرد فاشیسم این مثل‌آهین
مخاورین و جنگ‌طلبانه‌ترین سرمایه‌داری
امپریالیسم باقی جنگ‌آینده است ، " (دیمتروف
"جنبه واحد مبارزه در راه صلح")

خودشان مصوب‌کنید . اسالین ، دیمتروف و کمونیستهای جهان
طرفدار تحلیل مشخص از اوضاع جهان، تحلیل جدید از سرمایه‌داری
سیروها بوده و در زمانی که جنگ امپریالیستی در دستور کار
امپریالیستها قرار می‌گیرد باقی اصلی جنگ را معین می‌کنند ،
در حالیکه مدعیان مارکسیسم در اوضاع کنونی که خطر جنبش

جدید شدت یافته می گویند خطر جنگ از جانب همه امپریالیستها و بورژوازی می باشد، یعنی همه کشورهای امپریالیستی خواهان و باسی جنگ اند. و آنها بدلیل اینکه امپریالیسم و جنگ و تجاوز ناگسستی اند. اما در همان زمان هم استالین مطلق بودن این امر در تمام زمانها و برای تمام امپریالیستها را رد نمود. او در گزارش به کنگره هیجدهم حزب کمونیست شوروی (مارس ۱۹۴۹) گفت: "رفقا! از کنگره هفدهم حزب پنجم سال می گذرد. بطوریکه ملاحظه می کنید این دوره زمان کوتاهی نیست. طی این مدت جهان دچار تغییرات قابل اهمیت گردیده است. دولتها و کشورها و روابط فیما بین آنها در بسیاری از موارد بکلی شکل دیگری بخود گرفته است."

او با بررسی وضعیت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم و جنگی که از شانگهای تا لیبی و اتیوپی را در بر می گرفت امپریالیستها را بدو بلوک تقسیم کرد و گفت:

"آلمان که در نتیجه جنگ امپریالیستی اول و صلح ورسای شدیداً آسیب دیده بود به ژاپن و ایتالیا ملحق شده توسعه ارضی خود را در اروپا، استرداد مسعمرانیکه فاتحین جنگ امپریالیستی از او منتزع کرده بودند خواستار شد. بدین طریق بلوک سه دولت متجاوز بوجود آمد." (گزارش به کنگره هیجدهم) و سپس در اشاره به جنگی که بزودی زود در میگرفت گفت: "این جنگی است که دول متجاوز می کنند و از هر طرف بمنافع دول غیر متجاوز و در درجه اول بمنافع انگلستان، فرانسه و امریکا لطمه می زنند." (همانجا، تاکید از ماست)

سرانجام هنگامیکه جنگ جهانی آغاز شد و آلمان نازی به فرانسه و بقیه اروپا و اتحاد شوروی تجاوز نمود یک جبهه جهانی ضد فاشیستی بوجود آمد. استالین در سال ۱۹۴۲ یعنی در گرمای جنگ، مفهبندی نیروهای جهانی را بطریق قاطعی بدینگونه تشریح

نمود :

" اکنون ممکن است دیگر بدون بحث پذیرفت گسه در جریان جنگی که از طرف آلمان هیتلری به ملل تحمیل شده یک صف بندی اساسی از نیروها و تشکیلات دو اردوگاه مخالف صورت گرفته : اردوگاه ائتلاف آلمان ، ایتالیا و اردوگاه ائتلاف انگلستان ، شوروی و امریکا و اینکه نتیجه می شود که منطق واقعیات از هر منطق دیگری قوی تر است ."

(استالین روزنامه پراودا ، ۷ نوامبر ۱۹۴۲)

بخاطر بیاروید که در چند صفحه قبل بنقل از استالین در سال ۱۹۲۵ آوردیم که دوار دوگاه متخام در آن مقطع مشخص سوسیالیسم و سرمایه داری بود . ولی ۱۷ سال بعد این دوار دورا جبهه ضد فاشیسم و جبهه فاشیسم تشکیل میدهند . بخاطر بیاروید که مدعیان با اصطلاح مارکسیست در ضدیت با تئوری سه دنیا فقط آن تقسیم بندی را درست میدانند که سوسیالیسم در مقابل سرمایه داری قرار گیرد و هوار سرمایه داری که تئوری سه دنیا رویزیونیستی است زیرا کشورهای سوسیالیستی را در کنار کشورهای امپریالیستی قرار میدهد ، و ما در اینجا می بینیم که شوروی در کنار بزرگترین قدرتهای اقتصادی و نظامی آن زمان یعنی امریکا و انگلستان قرار میگیرد . بخاطر بیاروید که مخالفین تئوری سه جهان این تئوری را رویزیونیستی قلمداد میکنند زیرا این تئوری میگوید در زمان معینی بعضی امپریالیستها مخالف جنگ اند . می بینیم که استالین امریکا ، انگلستان و فرانسه را جزء کشورهای امپریالیستی قلمداد میکند که مخالف جنگ بوده و با شوروی در مقابل فاشیسم متحد گردیده اند ، دلیل چیست ؟ همان که استالین میگوید " منطق واقعیات از هر منطق دیگری قویتر است . " دلیل این بود که منافع امپریالیستی " دمکراسی های بزرگ " یعنی کشورهای امپریالیستی امریکسا ، انگلستان ، فرانسه ایجاب می کرد علیه آلمان که هدف سرکرد گسی بر جهان و تقسیم مجدد جهان را داشت بمبارزه برخیزند و در این راه با شوروی متحد شوند .

اما مخالفین تئوری سه جهان مصمم اند هرگز به این واقعات توجهی نکنند. آنها حتی آنچه را که خود آزموده و زمانی بآن عمل نموده بودند منکر می‌شوند تا ثابت‌کنند که تئوری سه جهان غلط است. انورخوجه رهبر حزب کارآلبانی در نامه‌ای به ژنرال ویلر اخلسی فرمانده عالی نیروهای متفقین در مدیترانه در تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۴۴ نوشت: " ما می‌دانیم که بدون کمک متفقین، بدون جنگی که آنها علیه آلمان نازی پیش می‌برند، جنبش آزادیبخش ملی ما نمی‌توانست تا به این اندازه نوری باشد. مبارزه ما جزء جدایی ناپذیر از مبارزه بزرگ ضدفاشیستی در تمام دنیا است، و وحدت خلق ما با گروه‌بندی انگلیس، شوروی، امریکا و کلیه جنبشهای آزادیبخش ملی در دنیا شرط حیاتی موجودیما می‌باشد. مواضع متفقین در آلبانی هرگز تا به این حد مستحکم نبوده است، نقشه‌های استراتژیک متفقین هرگز حیظه‌ی عمل مساعدی تا به این حد در کشور ما پیدا نکرده است." (انورخوجه، انتخابات جلد اول ص ۳۷۶ - بزبان فرانسه)

اما روزنامه‌ری پوپولیسست ارگان حزب کار آلبانی ۷ ژوئیه ۱۹۷۷ یعنی سی و سه سال بعد می‌نویسد: " هرگز چنین چیزی روی نخواهد داد که کشورهای بااصلاح "جهان دوم" یا به بیگان دیگر سوزووازی بزرگ انحصاری حاکم، در اتحاد با خلقهای متکثر علمه دو ابر قدرت و امپریالیسم جهانی مبارزه کنند." کدام یک از آنها درست است؟ بنظر ما نظری که در سال ۱۹۴۴ گفته می‌شد، در آنزمان آن حرف درست بود چون منطق واقعبین بود و در این زمان نظریه دوم درست نیست زیرا تفاوتی است که نه از لحاظ تئوریک قابل توجه است به با واقعات کنونی و فسخ می‌دهد و نه بر مبنای تعارض جنبش خلقهای جهان است، نقطه حرکت استعمار مخالفین تئوری سه جهان که خسود را مخالف روس‌بویستیهای اتحاد شوروی و نوکران آنها هم می‌دانند یکی است. آنها در واقع مدافع تقسیم جهان به دو اردوگاه همسنگی اندو

مدعی اتحاد سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد تعیین کننده
سرتاسر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است .

اما اسالین در جمعیتی از تجربه جنگ جهانی دوم این
برداشت مخالف تئوری سه جهان را نیز رد کرد. او نوشت :

"گفته میشود که تضادهای بین سرمایه داری و سوسیالیسم
شدیدتر از تضادهای مابین کشورهای سرمایه داری
است . البته این از نظر تئوریک درست است
مع الوصف جنگ جهانی دوم به صورت جنگی نه با
اتحاد شوروی سوسیالیستی بلکه بصورت جنگی بین
کشورهای سرمایه داری شروع شد در نتیجه عملاً
مسار کشورهای سرمایه داری برای بازارها و میل
به عری کردن رفیبان خود عملاً از تناقض بین
اردوگاه سرمایه داری و اردوگاه سوسیالیستی
شدیدتر از آب در آمد . " (مسائل اقتصادی ساختمان
سوسیالیسم در اتحاد شوروی)

از همین بررسی کوتاه معلوم میشود که مخالفین به تنها
از رجوع به اسنالین طرفی نمیبندند بلکه انحراف و نادانی شان
از مارکسیسم - لنینیسم نیز از پیش آشکار میگردد . آنها
نمی توانند تفاوت تضادی که میان سوسیالیسم و سرمایه داری
بعناصه دو سیستم منخاصم اقتصادی و دولتی وجود دارد را باصف
بمذیهای منخاصمی که طبق وضعیت جدید و منافع گوناگون بوجود
می آید ، درک کنند . آنها از درک اساسی ترین مطلب دیالکتیک ، از
مطلب مرکزی آن یعنی وحدت صدیق عاجزند . آنها از روابط
اعداد آنها بیارزه آنها را می بینند و اینکه تضاد بهم
سمدیل میشود ، با هم همزیستی میکنند پس برای این مدعیان
مارکسیسم باشاحنه و با مفهوم می ماند .

ماشوتسه دون و جبهه جهانی انقلاب

ماشوتسه دون پس از جنگ دوم جهانی که آمریکا بمشابه قوی ترین قدرت امپریالیستی در صحنه جهان عمل میکرد و در تلاشش برای جنگ انداختن همه جهان هیاهوی بزرگی علیه شوروی و سوسیالیسم برآه انداخته بود مقاصد سلطه گرایانه آمریکا را افشاء ساخته و افزود: " ایالات متحده و اتحاد شوروی را منطقه پهنآوری از هم جدا میسازد که تعداد زیادی از کشورهای سرمایه داری، مستعمره و نیمه مستعمره اروپا، آسیا و آفریقا را در بر میگیرد." (ماشوتسه دون جلد چهارم منتخبات "مباحثه با خبرنگار آمریکائی آنالوئیزا استرانگ)

او نشان داد که هدف اساسی آمریکا از هیاهوی ضد شوروی پنجه افکندن بر این منطقه بینابینی است تا اگر بر این منطقه بیاید آنوقت امکان شروع جنگ دیگر علیه شوروی بوجود می آید و از این رو تمام کشورهایی که مورد یورش مرتجعین آمریکائی قرار گرفته بودند را دعوت کرد متحد شده و علیه آمریکا مبارزه کنند. پس از پیروزی جنگ ضد فاشیستی و برقراری جمهوریهای توده‌ای در اروپای شرقی و پیروزی انقلاب بزرگ چین یک اردوگاه سوسیالیستی بوجود آمد. در آغاز دهه پنجاه قرن بیستم از چهار تضاد اساسی جهان تضاد اردوگاه سوسیالیستی با امپریالیسم شوروی آمریکا بسیار حادث گشت آمریکا بر فعالیت‌های ضد کمونیستی خود افزود. اما هدف اساسی آمریکا چیز دیگری بود. آمریکای قدرتمند در قدم اول می بایست انگلستان تضعیف شده را از صحنه خارج کند و مناطق نفوذ او را که تا آن زمان بخش بزرگی از جهان را تشکیل میداد، بدست آورد. در این زمان جنبشهای رهاشی بخش ملی و استقلال طلبانه در آسیا و آفریقا توسعه مییافت و دهها کشور جدیدالتاسیس در قاره آفریقا بوجود می آمدند. در سال ۱۹۵۶ عبدالناصر رئیس جمهوری مصر کانال سوئز را که مالها در کنترل انگلستان بود ملی کرد

وانگلستان بکمک فرانسه و مهبونیستهای اسرائیل دست به یک تهاوز نظامی علیه مصر زد. در چنین وضعیتی ماشوتسه دون تضادهای و صف بندیهای ناشی از آنرا در جهان آرزو چنین بررسی کرد: "در پرتو

این حادثه میتوانیم بروی کانون مبارزه در جهان امروز انگشت بگذاریم. تضاد میان کشورهای امپریالیستی و کشورهای سوسیالیستی قطعاً بسیار حادث است. اما کشورهای امپریالیستی هم اکنون برای کنترل مناطق مختلف تحت نام مخالفت با کمونیسم در حال رقابت با یکدیگرند. آنها بر سر چه مناطقی با یکدیگر رقابت می کنند؟ مناطقی در آسیا و آفریقا که بیش از ۱۰۰۰ میلیون نفر جمعیت دارد. هم اکنون رقابت آنها با یکدیگر در خاور میانه منطقه ای که دارای اهمیت عظیم استراتژیک است و بویژه در کانال سوئز بهم گره میخورد و در خاور میانه دونوع تضاد و سه نیرو در کشاکش اند. دونوع تضاد عبارتند از: اول تضاد میان قدرتهای امپریالیستی، یعنی میان ایالات متحده و انگلستان و میان ایالات متحده و فرانسه، و دوم تضاد میان قدرتهای امپریالیستی و ملل ستمدیده. سه نوع نیرو عبارتند از: اول ایالات متحده یعنی بزرگترین نیروی امپریالیستی، دوم، انگلستان

و فرانسه. قدرتهای درجه دوم امپریالیستی،

سوم ملل ستمدیده. امروز آسیا و آفریقا مناطق اصلی رقابت امپریالیستی هستند. در این نقاط جنبشهای استقلال ملی سر بلند کرده اند. " (ماشوتسه دون) عبارت دیگر تقسیم بندی نیروها و صف آرایی آنها پس از جنگ

هوم و در سالهای ۱۹۵۰، علی‌رغم حادث شدن تضاد اردوگانه سوسیالیستی و اردوگانه سرمایه داری و رشد جنبشهای آزادیبخش و استقلال خواهانه ملل متحدیده، یک ویژگی مخصوص داشت که همانا عبارت ازتهاجیم وسیع آمریکا برای بیرون کردن رقبای امپریالیست از صحنه بود. این ویژگی حاکی از تلاش امپریالیسم آمریکاجهت بلعیدن مناطق واقع در میان خود و اتحاد شوروی بود. و درست به همین جهت منافع مشترک در همین حال متضادی میان نیروهای مختلف طبقاتی جهان در برابر تهاجم آمریکا به وجود می آمد و بطور عینی صف بندی های معینی را خلق می کرد که خواهی نخواهی علیه امپریالیسم آمریکا بود.

با بروز رویزیونیسم خروشجفی مبارزه بر سر کلیه مسائل اساسی تئوری انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و منجمله ارزیابی از اوضاع جهانی نیز برپا شد. رویزیونیستهای خروشجفی با اعلام اینکه تضاد میان سوسیالیسم و سرمایه داری تضاد عمده تمام دوران امپریالیسم و انقلاب پرولتری است و وقوع هر برخوردی میان آمریکا و شوروی در زمان وجود سلاحهای هسته ای جهان را "به نابودی" میکشاند، سیاست سازش با دشمن عمده یعنی آمریکا را طرح کرده و به تیسر رویزیونیستی "همزیستی مساامت آمیز"، "گذار مساامت آمیز" و رقابت مساامت آمیز" را تدوین کردند. آنها برای توجیه این نظریات رویزیونیستی خود به مخالفت با نهضت های رهائی بخش ملی برخاستند، آنها مدافع استعمار نوین شدند و بفضیلت با مبارزه ای اصلی جهانی یعنی مبارزه با آمریکا برخاستند.

اما مارکسیست - لنینیستهای واقعی قدم بقدم آنها را افشاء نمودند. حزب کمونیست چین بر رهبری مائوتسه دون نقش پیشروا پسین مبارزه را داشت. حزب کمونیست چین در یکباریک با تولیاتیسی رهبر رویزیونیست حزب کمونیست ایتالیا در ارتباط با اوضاع جهانی در آن زمان چنین نوشت: "اکنون دونوع سیستم جهانی اقتصادی از اساس متفاوت، سیستم سوسیالیستی و سیستم امپریالیستی و دو اردوی جهانی متقابلاً خصمانه، اردوی سوسیالیستی و اردوی امپریالیستی وجود دارد." یک منطقه وسیع میانی بین امپریالیسم آمریکا و کشورهای سوسیالیستی موجود است. این منطقه میانی در برگیرنده تمام جهان

سرما به داری منهای ایالات متحده است. ("بازهم درباره اختلافات ما
بارفوق قولمانی")

در سال ۱۹۶۰ احزاب کارگری و کمونیستی جهان جلسه‌ی مشورتی
را برپا کردند. در اعلامیه‌ی ای که از طرف این احزاب در پایان جلسه
مشورتی انتشار یافت آمده است :

"امپریالیسم آمریکا بصورت بزرگترین استعمارگر
بین المللی درآمده است. تکیه‌گاه عمده استعمار
معاصر است. . . . نیروی عمده تجاوز و جنگ است. . . .
و دشمن همه‌ی خلقهای جهان است."

اما رویزیونیستهای خروشجفی در شوروی بدون توجه به این
جمعیتی درست، در پی سازش خود، به بخش نظرات ضد انقلابی
و بورژوازی خود ادامه دادند و سازش با دشمن عمده‌ی همه‌ی خلقها و ملل
و کشورهای را در پیش گرفتند. در سال ۱۹۶۳ هنگامیکه مبارزه علیه
رویزیونیسم خروشجفی در سراسر جهان علنی گشت، حزب کمونیست
چین خط مشی پیشنهادی برای جنبش بین المللی کمونیستی منتشر
ساخت. در آن ذکر گردید که آمریکا با استفاده از شرایط پس از جنگ
تلاش دارد جای فاشیستهای آلمان و ایتالیا و ژاپن را گرفته و بر جهان آقایی کند.

هدف استراتژیک آمریکا عبارتست از تجاوز به مناطق میانه
موجود بین ایالات متحده و اردوی سوسیالیستی و
برقراری کنترل در آنجا تا خفه کردن انقلاب خلقها
و ملل ستمدیده و بدنیال آن محو کردن دول
سوسیالیستی و قرارداد کلیه خلقها و کشورهای
جهان منجمله کشورهای متفق ایالات متحده آمریکا
تحت اسارت و نظارت سرمایه داری انحصاری آمریکا.
(پیشنهاد درباره خط مشی اصلی جنبش بین المللی
کمونیستی چاپ پکن ۱۹۶۳)

از این وضعیت چنین نتیجه گیری شد که پیروان تاربیای
بین المللی باید و میتوانند کلیه نیروهای را که
میتوان متحد کرد، متحد سازد و با استفاده از
تضادهای درونی دشمنان و بهترین جبهه واحد

مبارزه علیه امپریالیسم آمریکا و گهای زنجیریش را

تشکیل دهد. " (همانجا)

حزب کمونیست چین در خط مشی پیشینها دی ، با در نظر داشتن تئوری انقلاب پرولتری بدانگونه که لنین و استالین گفته بودند و همچنین با در نظر داشتن واقعیات مبارزه موجود می افزاید که : "نواحی وسیع

آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین نواحی ایست که تفادهای گوناگون جهان کنونی در آنجا متمرکز شده و ضعیفترین حلقه زنجیر سلطه امپریالیسم بوده. و نواحی عمده طوفانهای انقلاب جهانی میباشد که ضربه مستقیم بر امپریالیسم وارد میسازد. " (همانجا)

سندگیروهای موجود در سه قاره را چنین ارزیابی میکند : وسیعترین اقشار اهالی این نواحی نمیخواهند در زیر یوغ بردگی امپریالیسم باقی بمانند که علاوه بر کارگران ، دهقانان ، روشنفکران و خرده بورژوازی ، بورژوازی ملی میهن پرست نیز و حتی برخی از پادشاهان و شاهزادگان و اشراف میهن پرست هم از جمله آنها می باشند. " (همانجا)

با غلبه رویزیونیسم مدرن بر کشور شوروی و یکسری کشورهای اروپای شرقی و تبدیل شوروی به یک کشور ابر قدرت امپریالیستی ، عملاً اردوگاه سوسیالیستی بمعنی نیروی متشکل از کشورهای سوسیالیستی از میان رفت ، هر چند که سیستم سوسیالیستی در وجود کشورهای سوسیالیستی مانند چین توده ای که در تفاداشتی تا پذیرایی سیستم سرمایه داری است باقی ماند و تفاد سوسیالیسم با سرمایه داری بصورت یکی از تفادهای اساسی دوران باقی ماند.

با غلبه رویزیونیسم مدرن بر بسیاری از احزاب کمونیست و بویژه احزاب اروپا جنبش کارگری ضربه سختی خورد ، و تغییر بزرگی بنفع بورژوازی در آن بوجود آمد. سرمایه داری بر عین در شوروی احیاء شد. و کشور زاپن بصورت یک کشور امپریالیستی در رقابت شدید با آمریکا قرار گرفت. رشد کشورهای امپریالیستی اروپا و زاپن بر رقابت میان امپریالیستها حدت بخشید و رقابت

و دعوا بر سر بازارهای جهان و بیرون راندن یکدیگر از بازارها و مناطق نفوذ شدت گرفت. شوروی که از لحاظ اقتصادی و تکنیکی از آمریکا عقب مانده تر بود به تقویت قوای نظامی و تسلیحات روی آورد و رقابت شدیدی را با آمریکا شروع کرد.

نهت های رهائی بخش ملی در سراسر جهان توسعه یافته و شدت گرفتند و تضادهای آنان با امپریالیستها بویژه دوا بر قدرت حسدت گرفت. تمام در جمعنگشان کشورهای امپریالیستی بویژه دوا بر قدرت نیز با سرمایه های حاکم خود وحدت یافت. مائوتسه دون و حزب کمونیست چین قدم بقدم این تغییرات را بررسی نمودند و به افشای امپریالیستها و مرتجعین پرداختند. در مقاله مفصلی که روزنامه "مسردم" ارگان حزب کمونیست چین بمناسبت هدمین سالگرد ولادت لنین منتشر کرد، چنین آمده است:

"رویزیونسم شوروی و امپریالیسم آمریکا هر دو بزرگترین امپریالیستها هستند که مذبحخانه سعی دارند جهان را بزرگ سلطه خود درآوردند. رویزیونسم شوروی و امپریالیسم آمریکا برای تقسیم مجدد جهان بین خود در عین رقابت با یکدیگر، با هم وحدت می کنند. هر دو سیاست قدرت امپریالیستی را در مقابل منافع خلقهای سراسر جهان اعمال می کنند. هرگونه مصالحه ممکن بین رویزیونسم شوروی و امپریالیسم آمریکا مولتی بوده و توافق است میان دزدان. آنها با هم بیشتر دیوانه و آرزوینه های نظامی خود را افزایش داده، تجهیز و تدارک برای جنگ تجا و زی را توسعه بخشیده و نوطه می چینند با جنگی خاصا سوزنده نوع جنگ هیمتری با ردیگر برافروزند."

(ارگان سابق سازمان انقلابی شماره ۲۵ - مرداد ۱۳۴۹ "لنینیسم است یا سوسیال - امپریالیسم")

در خانه نتیجه گیری می کند:

"تمام کشورهای و خلقهای که تحت تجا و زوگنتی امپریالیسم آمریکا و رویزیونسم شوروی قرار دارند

و آنان در مورد داخلی شان دخالت می کنند و مورد تهدید
قرار میگیرند، در حال بوجود آوردن وسیعترین جبهه
واحد هستند. یک دوره تاریخی نوینی در مبارزه علیه
امپریالیسم آمریکا و رویزیونیسم شوروی شروع شده
است. " (همانجا ص ۱۲)

در آغاز دهه هفتاد قرن حاضر مبارزه خلقها و ملل ستمدیده
علیه امپریالیسم آمریکا با پیشاهنگی خلقهای سه کشور آسیای جنوب
شرقی، ویتنام، کامبوج و لائوس به اوج خود رسید، یک موج انقلابی
و ضد امپریالیستی سراسر جهان را فرا گرفت. در ۲۵ ماه مه ۱۹۷۵
ما توتسه دون بیانیه معروفی را صادر کرد و در آن گفت:

" هم اکنون اوجگیری نوینی در پیکار علیه
امپریالیسم آمریکا در مقیاسی جهانی دیده می شود
پس از جنگ جهانی دوم امپریالیسم آمریکا و دنباله
دارانش از دست زدن به جنگ تجا و زکارانسه
با زنا پستاده اند و خلقها برای پیروزی بر تجا و زکاران
به جنگهای انقلابی مبادرت کرده اند. خطر جنگ جهانی
جدیدی موجود است و خلقهای سراسر جهان باید تدارک
ببینند، اما امروز در جهان جریان عمده را انقلاب
تشکیل میدهد. " (هفت سال ستاره سرخ - ص ۲۱ -
انتشارات سازمان انقلابی)

این مبارزات بزرگ مردم جهان ضربه سختی بر آمریکا وارد
آورد. امپراطوری دلار را درهم ریخت، بزرگترین قدرت اقتصادی
جهان را دچار یک بحران فزاینده مالی و اقتصادی کرد و قدم به قدم
ضربات سختی در میدانهای جنگ توده ای بر او وارد ساخت. خود این
اموتضاد میان امپریالیستها را حدت بخشید، با عا شدن تضاده
پرولتاریا و بورژوازی و تضاد خلقها و ملل ستمدیده با امپریالیسم
جنبش کمونیستی جهان با طرد و انتقاد رویزیونیسم گامهای سریع و
معینی برداشت. در این اوضاع شوروی سوسیال - امپریالیستی
به تدارک باز هم بیشتری برای سلطه بر جهان برخاست. جوشن لای در
گزارش سیاسی سه دهمین کنگره حزب کمونیست چین چنین یادآوری

کرد:

"ویژگی اوضاع کنونی بین المللی و جاسوسان دگرگونیهای بزرگ است این دگرگونیهایی در بین صفوف دشمنان هرج و مرج ایجاد کرده و میان آنها جدائی بوجود می آورند بیداری و رشد دنیای سوم یک واقعیه مهم در روابط بین المللی کنونی است . جهان سوم وحدت خود را در مبارزه علیه سرکرده گرائی و سیاست قدرت طلبی ابرقدرتها تحکیم بخشیده و هر روز نقش مهمتری را در امور بین المللی بازی می کند کشورهای استقلال می خواهند ، ملت ها آزادی می خواهند و خلقها انقلاب می خواهند ، این به یک گرایش تاریخی سدا پذیری تبدیل شده است"

بطور عمده این دو ابرقدرت هسته ای - ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی هستند که امروز برای سرکردگی با هم در رقابتند و تسلیحات خود را افزایش می دهند ، هدف آنها رقابت برای سرکردگی جهانی است از نظر استراتژیک منطقه کلیددی رقابت آنها اروپا است امپریالیسم آمریکا در سیر روز بیشتر سیر نزولی خود را طی می کند"

(هفت سال ستاره سرخ - ص ۶۷-۶۳ - انتشارات سازمان انقلابی)

طوفانهای مبارزه ضد امپریالیستی و طبقاتی خلقها و ملل ستمدیده جهان در پیشاپیش آنان پرولتاریای جهانی در سالهای ۱۹۶۰ رشد مبارزات اقتصادی و سیاسی کشورهای جهان سوم و تبدیل جهان سوم به یک عنصر فعال در عرصه مبارزه بین المللی ، نزول تدریجی آمریکا از اوج خود ، تبدیل شوروی به یک کشور امپریالیستی و شدت یافتن رقابت بین امپریالیستها همه پایه های مادی و عینی تئوری سه جهان هستند که انعکاس آنها را میتوان آنطوریکه بطور خلاصه به آن اشاره شد در اسناد جنبش کمونیستی جهان مشاهده کرد .

از آغاز سالهای شصت قرن بیستم میلادی دوازدهایی اساسی

از اوضاع جهانی وجود داشته است . یکی ارزیابی مائوتسه دون و مارکسیست - لنینیستهای جهان ، دیگری ارزیابی رویزیونیستهای شوروی . مائوتسه دون در آغاز علنی شدن مبارزه با رویزیونیسم خروشی جهانی را به سه بخش (دوار دوگاه ویک منطقه میانی) تقسیم کرد . آمریکا را بعنوان دشمن عمده تعیین نموده و همه را به مبارزه متحد علیه او دعوت کرد . خروش دنیا را به دو بخش سوسیالیسم و سرمایه داری تقسیم نمود و با غیر منطقی دانستن جنگ (از هر نوع آن) سازش با آمریکا را توصیه نمود . مائوتسه دون با تبدیل سوسیالیسم به یک ابزار قدرت امپریالیستی و وحدت گرفتن رقابت دوا بر قدرت برای سرکردگی بر جهان ، آندورا دشمن عمده خلقهای جهان دانست و همه را دعوت به مبارزه متحد علیه این دوا بر قدرت با هدف ضربه زدن به ابزار قدرت مهاجم یعنی سوسیال - امپریالیسم شوروی و تضعیف امپریالیسم در حال زوال یعنی ابزار قدرت آمریکا ، نمود . بتکلیس جانشینان خروش یعنی برژنف و اعوان و انصارش سوسیال - امپریالیسم شوروی را دوست پرولتاریا ، خلقها ، ملل و کشورهای ستمدیده قلمداد کرده ، امپریالیسم آمریکا را دشمن عمده دانسته و زیر پوشش و ماسک سوسیالیسم و صلح طلبی به تدارکات همه جانبه نظامی برای جنگ جهانی سوم جهت سلطه بر جهان مشغول شدند .

بعبارت دیگر رویزیونیستهای شوروی برای توجیه تئوریک نظریات خود سالهاست که از آموزش مارکس و انگلیس ، لنین و استالین رو برگردانده و جهان را آنطور که بینفع شان تمام می شود تفسیر می کنند . مسئله ای که در مورد مخالفین جدید تئوری سه جهل ان مائوتسه دون بیش از هر چیز دیگر قابل توجه است همین گرایش آنها به این نظریات و به این شی رویزیونیستهاست . بی جهت هم نمی باشد که ادعای آنان علیه تئوری سه جهان تنها تکرار گفته های روپیونیستهای شوروی در قالب عبارت پردازیهای بطا هر فریبنده و فدر رویزیونیستی است . جای تعجبی هم نخواهد بود هنگامی که مشاهده می کنیم رویزیونیستهای شوروی از این اصطلاح پرچمداران فدر رویزیونیست دفاع می کنند .

سخن آخر

جوهر مارکسیسم در تجزیه و تحلیل مشخص از اوضاع مشخص نهفته است :

از زمانی که سرما به داری به آخرین مرحله رشد خود یعنی امپریالیسم رسیده دوران حیات سرما به داری در تاریخ جهان به سر آمد و انقلاب سوسیالیستی در دستور کار قرار گرفت. همین نام این دوران را دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری نهاد. این دوران بعد از انقلاب اکتبر چهره تضاد اساسی را با خود دارد که عبارتند از :

۱- تضاد خلقها و ملل و کشورهای ستمدیده با امپریالیستهای گوناگون .

۲- تضاد بین امپریالیستهای گوناگون.

۳- تضاد بین سوسیالیسم و سرما به داری

۴- تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی کشورهای سرما به داری و روبریونیستی

اما بر مبنای فزونی و کاهش این تضادها ، دوران امپریالیسم و انقلابات پرولتری مراحل مختلفی را طی می کند. بر طبق اوضاع عینی موجود گاه این و گاه آن تضاد حادتر می شود و از جهت این تضادها تغییر می کند و مسائل جدیدی را در مقابل نهضت جهانی پرولتاریا قرار می دهد. استالین در سال ۱۹۲۷ در مقابل با تروتسکیستها و بررسی وضع مشخص بین العلی آن زمان نوشت :

" چه چیزی در اوضاع بین العلی جدید ویژگی دارد که عمده خصوصیت مرحله کنونی را معین می نماید؟ چه سره جدیدی که اخیرا خود را آشکار کرده و تا شیرخویش را بروضع بین العلی بجای نهاده ، اینست که در اروپا انقلاب شروع به فروکش کرده است ، اینست که رکود معینی برقرار گشته که ما آنرا اشبات موقتی سرما به داری می نامیم ، در حالیکه همزمان تکامل اقتصادی و قدرت سیاسی اتحاد شوروی روبه ازدیاد است . این فروکش انقلاب ، این

رکود چیست؟ آیا آغاز پایان انقلاب جهانی است، آیا
 آغاز انقراض انقلاب جهانی پرولتری است؟ لنین
 گفت که پیروزی پرولتاریا در کشور ما امر جدیدی را باز
 نموده، عصر انقلاب جهانی، عصر مملو از تصادمات
 و جنگها، پیشرویها و عقب نشینیها، پیروزیها و
 شکستها، عصری که به پیروزی پرولتاریا در کشورهای
 عمده سرمایه داری منجر می گردد. آیا این واقعیت که
 انقلاب در اروپا شروع به فروکش نموده به معنی آنست که بز
 لنین در مورد عصر نوین، عصر انقلاب جهانی، دیگر
 معتبر نیست؟ آیا به معنی آنست که انقلاب پرولتری
 در غرب ملغی شده است؟ نه اینطور نیست. عصر انقلاب
 جهانی یک مرحله جدیدی از انقلاب است، یک مرحله
 کامل استراتژیک است که برای سالها و شاید حتی چندین
 دهه بطول انجامد. در طول این دوره شیب و فراز انقلاب
 می تواند دوبار وجود داشته باشد. " (استالین "درباره
 اپوزیسیون"، "اوضاع بین المللی - ص ۱۸۹ - انگلیسی)

پس تجربه تاریخی انقلاب پرولتری این حقیقت را ثابت کرده
 است که اولاً راه طبقه کارگر برای رسیدن به سوسیالیسم از مراحل
 مختلفی عبور میکند، ثانیاً پرولتاریا در هر مرحله با مسایل خاصی روبرو
 است که در حل آنها منافع مشترکی با سایر طبقات غیر پرولتری و یا
 ضد پرولتری دارد. بنابراین لازم است که طبقه کارگر در هر مرحله این
 منافع مشترک را تشخیص داده و بر مبنای آن صف بندی سیاسی متحدی
 با دیگر طبقات و نیروها در خدمت منافع طبقاتی خویش و پیشبرد انقلاب
 بوجود آورد. چنانکه بررسی مختصرمان از تجربه پرولتاریا
 نشان داد این طبقه پیشرو بدرستی صف بندیهای عینی در مبارزه طبقاتی
 را در مدنظر گرفته و سیاستهای نهائی را برای حل یک بیک تضادهای مبارزه
 طبقاتی تدوین می نماید. بدین منظور نیز پیشا هنگام پرولتاریا در
 مبارزه طبقاتی در پرتوتئوری راهنمای خود به سه تاکتیک اساسی دائماً
 توجه می نماید:

۱- تئوری و منی و سیاست عام انقلاب را به شرایط مشخص

تلفیق میدهد .

۲- تناسب قوای طبقات را در پیش بردن انقلاب در نظر میگیرد .

۳- سیاست جبهه واحد یعنی متحد کردن تمام نیروهای ممکن

بگردن منافع مشترک را جهت رسیدن به هدف نهائی عملی

میسازد

آنها که به مارکسیسم بمثابه یک دگم بی جان می نگرند ، خود را

زهر داختن باین مسائل حیاتی انقلاب خلاص میکنند . از همبستن

رویهز مخالفین فعلی تئوری سه جهان که بدنبال رویزیونیستهای

شوروی روانند ، مبارزه جهانی را در یک تقسیم بندی ساده پرولتاریا

در مقابل بورژوازی خلاصه نموده و استراتژی و تاکتیک آنان یک نسخه

دائمی و همیشگی یعنی سرگونی بورژوازی است . آنها مراحل برای

مبارزه قائل نیستند و همیشه در رویای شب انقلاب سوسیالیستی قرار

دارند .

اما مارکسیسم راستین این دگم ها را بدور ریخته است .

مارکسیست - لنینیستهای واقعی و نه اسمی حقیقت را از بررسی

واقعیات در پرتو مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بدست

می آورند ، آنها در هر مبارزه طولانی مراحل مختلفی را بازمی شناسند ،

تئوری را به شرایط مشخص تلفیق داده ، وضعیت تناسب قوا را در نظر

گرفته و برای ایجاد وسیعترین جبهه واحد علیه دشمن عمده مرحله های

کوشش می کنند . استراتژی و تاکتیک آنان در پرتو مارکسیسم و ناشی

از بررسی واقعیات است . آنها استراتژی خود را آنطور که استالین

می گوید تعیین می کنند . یعنی :

" استراتژی که توسط برنامه انقلاب هدایت شده و بر

ارزیابی نیروهای جنگنده داخلی و بین المللی متکی

است ، راه عمومی و سمنی را مقرر می دارد که در آن جنبش

انقلابی پرولتاریا با یه هدایت شود ، تا اینکه در حین

تشکیل و تکامل تناسب نیروها بهترین نتیجه بدست آید .

در انطباق با این استراتژی شعای تقسیم نیروهای

پرولتاریا و متحدینش را در جبهه اجتماعی مقرر می دارد . "

(استالین اصول لنینیسم . " درباره استراتژی

وتاکتیک کمونیستهای روسی"

واینکه :

" استراتژی عبارت است از تعیین سمت و آوردن
ضربه اصلی پرولتاریا بر اساس مرحله موجود انقلاب و تهیه
نقشه مقتضی برای صف آرائی فوای انقلابی (ذخائر
عمده و ذخائر فرعی) و مبارزه در راه از پیش بردن این
نقشه در طول مدت این مرحله از انقلاب . " (اصول لنینیسم
بخش ۲)

با در نظر گرفتن این نکات است که ما نوشته دیم با بررسی وضعیت عمومی
جهان و تدوین شعای سه بخش در جهان ، پرولتاریای بین المللی را با
استراتژی زیرین مسلح کرده است :

" در مرحله کنونی انقلاب جهانی هدف ضربه دوا بر
قدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی اند ، ضربه اصلی
متوجه سوسیال امپریالیسم شوروی این امر قدرت
مهاجم است و امپریالیسم آمریکا یعنی امر قدرت
در حال دفاع را باید تضعیف کرد . بدین منظور
پرولتاریای بین المللی باید نیروی سوسیالیستی
(ذخیره غیر عمده) یعنی جهان دوم را بسوی نیروی
عمده (ذخیره عمده) مبارزه علیه سوسیالیسم ،
امپریالیسم ، سوسیال امپریالیسم ، صهیونیسم و
و نژادپرستی ، یعنی جهان سوم کشانده و انقلاب را
به پیش برد .

بدین ترتیب پرولتاریا می تواند وسیعترین نیرو را علیه دوا بر
قدرت سرکرده گسرامتحد نماید ، وقوع جنگ میان دو امر قدرت
را هر چه بیشتر به شعوبی اداخته و برای توسعه انقلاب مبارزه
نماید . بدین سان پرولتاریا می تواند در صورت بروز جنگ سوسیالیستی
بیشترین تدارک ، جنگ را با انقلاب کشانده و جنگ دو امر قدرت را به
جنگ انقلابی پرولتاریا ، خلقها و ملل درجه تبدیل کرده انقلاب جهانی
سوسیالیستی را به پیروزی های بیشتری برساند .

با این سیاست پرولتاریای بین المللی قادر است در اتحاد با

وسیعترین نیروهای طبقاتی و سیاسی جهانی، دو ابر قدرت و جنگ آنها را بهمان سرنوشت آلمان نازی و جنگ فاشیستی مبتلا سازد. چرا که دو ابر قدرت در تحلیل آخر بر کاغذی اند. هیتلر هم میخواست جهان را بزیور چکمه خود در آورد، ولی هیتلر بکجا رفت؟ به زیاله دانی تاریخ.

www.KetabFarsi.com

با عرض پوزش از خوانندگان ، در شماره گذاری صفحات ستاره سرخ شماره ۲ اشتباهاتی رخ داده است که بدین ترتیب تصحیح میشود:

بجای صفحه	۹۸	صفحه	۱۱۰	خواننده شود
" "	۹۹	"	۹۸	" "
" "	۱۱۰	"	۱۱۱	" "
" "	۱۱۱	"	۹۹	" "

همچنین در ابتدای صفحه ۱۱۳، عنوان بخش ج از فصل دوم تئوری سه جهان نیامده است ، این عنوان بدین ترتیب است: "ج- لنین و دوران ما" دوران امپریالیسم و انقلابات کارگری"

در صفحه ۱۲۱ بعد از سطر دوم نیز این عنوان باید اضافه شود: د- استالین و تقسیم نیروها

ما در مورد این اشکالات و سایر اشکالاتی که در این شماره ی ستاره سرخ وجود دارد و بطریقی توجهی و کم دقتی از جانب ما بوده است از خود انتقاد میکنیم و با عرض پوزش مجدد از خوانندگان ، خواهیم کوشید در آینده اینگونه اشتباهات رخ ندهد .

"ستاره سرخ"

کارگران جهان و خلقهای ستمدیده متحد شوید

www.KetabFarsi.com

